



سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران راه تبریز

پیام کارگر



بهاء معادل ۶۰ ریال

ارگان کمیته خارج از کشور سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) سال دوم نیمه دوم دی ماه ۱۳۶۷

از زندانیان سیاسی قاطع تر دفاع کنیم!

قربانیان سرمایه داری

بر چوبه های دار

معتادان را دسته دسته به دار می آویزند تا نشان دهند، برای چندمین بار، قاطعانه تصمیم گرفته اند، به قول خودشان، "این بزرگترین نا هنجاری اجتماعی که مردم را رنج می دهد" ریشه کن کنند و این درحالیست که هنوز "قاچاقچی ها خود را به مظلومیت می زنند و با کمک های مالی و دادن پول های هنگفت به عنوان جریمه، خود را نجسات می دهند" (کیهان، سه شنبه ۷ تیر ۶۷).

نه اینکه فکر کنید، فقها "سوراخ دعا را گم کرده اند!"، نه، فقهای جنایتکار، همچون تمامی رژیم های ستمگرو سرمایه ورز، خوب می دانند که راه ریشه کن کردن اعتیاد قاچاق مواد مخدر چگونه راهی است، اینان خوب می دانند که راه ورود و توزیع قاچاق از کجاست و دست اندرکاران کلسه گنده "چه کسانی هستند، اما سودورزی بیان بقیه در صفحه ۳

توده ها و کوشش دادن فضای باصلاح با سازی می کند، با این همه، تبهکاران اسلامی در وضعیتی قرار دارند که بتواتر نسبت به فاشیست ها حتی بیشتر ازین شدت فشا را به حدی است که در صورت ادامه کاری از سوی اپوزیسیون و یگانه گیری شیوه های متنوع فعالیت افشاگران و اعتراضی، جمهوری اسلامی به سختی می تواند عقب نشینی نکند. در این مورد شواهد متعددی وجود دارند.

برای مثال روزنامه رسالت در یکی از آخرین شماره های خود اقدام به انتشار نامه ای از لمان نموده است که در آن به تفصیل درباره فعالیتها و اپوزیسیون در این کشور سخن رفته است. این روزنامه در اخبار را عتاب غذا در شهرهای مختلف تظاهراتها، مباحثه های

از اوچگیری فعالیت های افشاگران و اعتراضی بر علیه تبهکاران جمهوری اسلامی در زندانها چند ماه می گذرد. این فعالیتها که در برگیرنده طیف وسیعی از نیروهای مختلف بوده اند تاکنون تا شیرات مهمی بجای گذاشته و اکنون می بایست تداوم و ارتقاء یابند. انعکاس وسیع اخبار مبارزات اپوزیسیون در خارج از کشور موجب شد که رژیم تبهکار جمهوری اسلامی در موضع تدافعی قرار گرفته و به مقابله با فاشیسم - المللی برخیزد. اخبار رسیده از ایران حاکی از آن است که افشاگریها و مبارزات در خارج از کشور تا شیرات مثبت قابل ملاحظه ای در روحیه مردم و بویژه خانواده های شهدا و اسرای فلسطینی داشته و فشا رتوده ها بر جمهوری اسلامی فزونی گرفته است. این فشا در شرایطی افزایش می یابد که رژیم اسلامی با تمام توان سعی در عادی نشان دادن اوضاع و استفاده از روحیه انتظار در

در صفحه ۲

کودکان در زندان (۱)

کودکان در اوین

بعد از اردوگاه های مرگ نازی تاریخ بخاطر ندارد!
در صفحه ۴

ستون آزاد

روزنامه نگار روح مت قلم
در صفحه ۱۰

نامه ای از ایران ...

در صفحه ۷

در صفحه ۸

از این میان،

حتی یک گلوآژه

نبا بدفرا موش شود.

نه... باور نکن!

تا وقتی لباسها پیش را نگر فتمیم باور نکن!؟

این روزها که طوفان مرگ بر سر سرشکنند. گاهای ایران می وزد، این روزها که کاروان عشق و جویندگان نادی در مجرای تشفا نها جوان ستارگان بر خاک تیره فرو می ریزند تا شعله عشق جاودانه بماند، هزاران خانواده و صدها هزار مردی که روزی نام مبارکشان را شنیده اند و بیهیمان مقدسشان با خلق خویش آگاهند، گوئی بهمراه آنان به چوبه های تیرباران بسته شده و باران سرب مذا ب را بر تن و جان خویش پذیرا گشته اند. در دبه آنان که شرف انسانند و در دبه خانواده های آنان بویژه پدران و مادرانی که در کسوف "جلجتا" تنها انعکاس پیمان نا پذیر فریادهای دردوا ندوه جا سوز را می شنوند "تاری" خویش را جز در در زایش "فردا" نمی یابند.

تا به زیر که ما آنرا (با تغییر اسمی و حذف قسمتها شی با جبار) عینا چاپ میکنیم، تصویر کم رنگی است از دردی که بر میهن ما میوزد.

در صفحه ۶

فاجعه آموزش و پرورش در رژیم فقها

آموزش و پرورش نیز چون دیگر ارگان رژیم غرق با سامانی است. نزدیک به ۱۳ میلیون دانش آموز سال جدید تحصیلی را در شرایطی آغاز کرده اند که نه از معلم خبری بود و نه از کلاس و کتابهای درسی و این در شرایطی است که در سال تحصیلی گذشته به علت جنگ شهرها، دانش آموزان تنها ۵ ماه کلاس درس داشتند.

با گذشت ۱۰ سال از انقلاب راندمان کار رژیم در آموزش و پرورش، حاصلی جزافت دهشتناک نیست، افتی که بر سر آموزش و پرورش غلبه دارد. طبق آمار رژیم در سالهای اخیر ۲۰٪ افت تحصیلی در دبستانهای کشور وجود داشته است. طبیعی است که این رقم در ایام دگسترده تری در مدارس روستا-ئی نیز وجود دارد. گذشته از آن، برای این تعداد دبیران رقم بیش از ۵ میلیون نفر دانش آموزی را بیفرایم که ترک تحصیل کرده اند، از این تعداد دو میلیون نفر پسر و سه میلیون نفر دختر میباشند. این تعداد دو میلیون دانش آموز شهری و سه میلیون دانش آموز روستایی را شامل است (کیهان ۱۹ آبان ۶۷) طبق آمار سرشماری سال ۶۵ بیش از ۲۰ میلیون بی سواد در ایران وجود دارد و با توجه به رشد

در صفحه ۹

علیه اعدا و شکنجه و برای نجات جان زندانیان سیاسی بپا خیزیم!

از زندانیان سیاسی از صفحه ۱ قاطع تر دفاع کنیم!

پاداش جنایت! آنچه خوبان همه دارند تو یکجا داری

تلویزیونی، برنامه‌های شبکه‌های تلویزیونی آلمان راجع به اعدام‌ها در ایران، مقالات مطبوعات این کشور، و با ذکر وابستگی مطبوعات آلمان به سرمایه‌داران و تعلق دولت آلمان به سرمایه‌داران بزرگ، انعکاس اخبار مبارزات اپوزیسیون در کشور آلمان را ناشی از دشمنی کارتل‌های مطبوعاتی و دولتی آنها با جمهوری اسلامی دانسته و سپس دولت آقایی کهل و کنش‌روزی را چه و طرا حدیلهما سسی "آرام" - یعنی دیپلماسی بیشمارانه "جذب" جمهوری اسلامی به غرب - را نصیحت می‌کنند که از این به بعد فضا را مطبوعات این کشور را محکم در دست داشته‌ونسا - پرهیزی نکنند، از همین تذکر دوستانه و نصیحت شفیقانه بخوبی پیداست که جمهوری اسلامی متوجه مخمخ خود و دوستان غربی‌اش در ادامه همزمان سیاست‌ها و نزدیکی به غرب و کشتار زندانیان سیاسی شده است و فعلا راه چاره را خفه کس کردن مطبوعات غربی و بنا بر این کاستن فشار بر خود میداند. بر این تاکتیک میبایست سیاست دفع - الوقت در مورد خواست با زسی زندانها و مشروط کردن آن به پس گرفتن محکومیت جمهوری اسلامی از سوی سازمانهای حقوق بشر بین المللی و بنا بر این ما نورهای از قبیل تشکیل کنفرانس بررسی حقوق بشر و اعداها در ایران به شرط پس گرفتن محکومیت جمهوری اسلامی که از سوی موسوی اردبیلی مطرح شده است را افزود.

خنثی کردن سیاست کنونی جمهوری اسلامی در جهت مقابله با فشار بین المللی مضمون اصلی اقدامات ما در این دوره میباید. در این راستا میبایست ما به اتخاذ تاکتیک فشار رگسترده و مداوم روی آوریم. این شیوه فعالیت با بد در سطحها و مناطق بصورت آکسیونهای زنجیره‌ای کوچک و بزرگ، مراجعه مداوم به مطبوعات و رادیو-تلویزیون، دفاع از اجزای و شخصیتها، نامه نگاری به شخصیتهای سیاسی و سازمانهای حقوق بشر، جمع آوری امضاء، اعتصاب غذای کوتاه مدت و میان مدت، فعالیت تبلیغی مداوم و... بکار گرفته شده و بطور سیستماتیک افکار عمومی را در جریان ادا مه کشتار زندانیان سیاسی قرار داده و بستر دولتها و احزاب غربی فشار آورد. موفقیت این اقدامات تابع مبارزه هر چه قاطع تر با فرقه‌گرایی و سکتاریسم که میخواهد جنبش را محدود کند بوده و بنا بر این بکارگیری توأمان اتحاد عملهای سازمانها و فعالیت در چوب تشکلهای دموکراتیک با بد همچنان ادامه یابد. به علاوه در چوب تشکلهای دموکراتیک به دلیل حضور سوسیال دموکراتهای منفرد و طیف راست میبایست با گرایشات ایمن نیروها که سعی دارند مبارزات را در چوب چوبهای قانونی محدود نگه دارند و دقیقاً از موضع دموکراتیزه کردن جمهوری اسلامی و سپس کمک به آن در "باز سازی" حرکت میکنند مبارزه کنیم. این گرایش اگر توسط نیروهای رادیکال مهار و منزوی نشود، میتواند همچون گرایشات سکتاریستی مانع گسترش اعتراضات بر علیه کشتار زندانیان سیاسی شود.

این روزها که رژیم آدمکش خمینی این توهم را میبیرا کند که انگار قرار است وضع تغییر کند و از اینرو به آنرو گردید با مشکل مواجه بگیران قمع - کش خودش روبروست و مرتباً قسم و آیه میخورد که بابا شتر سیدمان شما همچنان چرب خواب بود و تا ولایت فقیه هست آنچون نمیشود. در مورد ترس و تردید اخلال سپاه و کمیته‌ها و بسیج... که مرتب سمینار و کنفرانس و گردهمایی پشت هم که نه با قرار ما بر آن نیست که هیچکدام از اینها را منحل یا حتی تضعیف کنیم که هیچ پاداش هم خواهد گرفت.

مثلاً قائم مقام نمایندگی اما مدرس سپاه هفتم آذر ماه اعلام نمود که "کلیه رزمندگان بسیجی، سپاه و جهاد بدون کنکور وارد دانشگاه میشوند و با خانواده‌ای در دیدار هفته اول آذر ماه با قائم مقام وزارت اطلاعات و معاونان امنیتی و مدیران کل و روسای ادارات امنیتی مرکز و مسئولان امنیتی کشور، این عمل جنایت و شکنجه و مرگ را مورد ستایش قرار داده و آنان را به عرش عالی ولایت فقیه رسانند. قبل از اتمام رژیم اسلامی عملیه ساواک شاه و موران ابراهیم هیتلرو... هم از این القاب بسیار گرفته بودند و سینه‌هاشان به مدال‌های جنایت چه بسیار که آذین شده بود. شنبه ششم آذر ماه خانمهای معلمانشای رژیم گفت: " شما حقیقتاً جزو زحمتکشترین و در عین حال کمنا مترین عتاصونظام جمهوری اسلامی ایران هستید زیرا که در روزگار ما خیلی صفای نفس می‌خواهید که کسی کار مفیدی انجام دهد و به اهمیت کار خود هم عمل کند. داشته‌باشد ولی خود را و کار خود را در جامعه مطرح نکند. لذا کار شما واقعا دارای یک فضیلت اخلاقی است که شما بطور طبیعی از آن برخوردارید."

لابد اعطای لقب زحمتکش‌ترین به شکنجه گران و آدمکشان بخاطر اینست که اغلب بعد از ساعات متعادی شلا زدن انقلابیون در زنجیر، عرق کنان شلاق را به دست آدمکش دیگری میدهند. کمنا مترین هم مسلماً بخاطر نفرت بی حد و حصر مردم است از این جنایتکاران و الزامات شغل کشیف جاسوسی از یکطرف و ترس از فردای محاسبه و مکافات و انتقام خلق از طرف دیگر. اما صفای نفس و سایر فضایل را خدا میداند شکنجه گران از کجا و بجهت دلیل کسب کرده‌اند؟! معلوم نمیشود اینهمه حسن و خوبی را چگونه و چرا این آدمکشان یکجا جمع شده‌اند؟

پاداش جنایت!

پیام کارگر

همکاری کنید

و برای آن بنویسید!

مراسم یادبود شهدا در قبرستان خاتون آباد

در تاریخ ۵ دی مادران زندانیان اعدام شده جلوی دادگستری و مجلس اجتماع کرده و به اعدام عزیزان خود اعتراض میکنند که توسط سپاه پاسداران سرکوب میشوند. مطابق همین خبر سی امدها میرما دران و خواهران زندانیان اعدامی در خاتون آباد "قبرستان بی‌ثیها" واقع در جاده خراسان جمع میشوند و روی خاک عزیزان خود گل میریزند و سرود میخوانند و مراسم چهل ام برای عزیزان خود برگزار میکنند. آنها قبلاً چنین شنیده بودند که مردوران رژیم در خاتون آباد کمانی کهنه اند و اجساد در آن دفن کرده‌اند. هنگام مراسم چهل ام و دفن اجساد سوسان رژیم بالای دیوار قبرستان آمده و پس از نماز جمعه به سپاه گزارش میکنند که متعاقب آن چندما شین گشت سه محل قبرستان می‌آید. وقتی افراد گشت وارد جمعیت میشوند، چند نفر ازمانی که فرزندانشان اعدام شده بودند با سئوالات محکم می‌کنند مردوران را مخاطب قرار داده که: "آدمها یکده قبرچه‌ها میمان را بمانشان بدهید؟" آدمها یکده بما بگوئید که کجا آنها را خاک کرده‌اید؟" و پاسدارها با نماز هده جمعیت و نحوه برخورد ما دران عقب نشینی کرده و اظهار میدارند که نمیدانیم چه‌ها می‌مان را کجا دفن کرده‌اند، ما اطلاع از قضیه اطلاع نداریم... سپس شماره ما شین‌ها می‌مان را طرف پارک کرده بودند را یادداشت کرده و از محل برگزاری مراسم دوری می‌شوند.

مبانی جنایت!

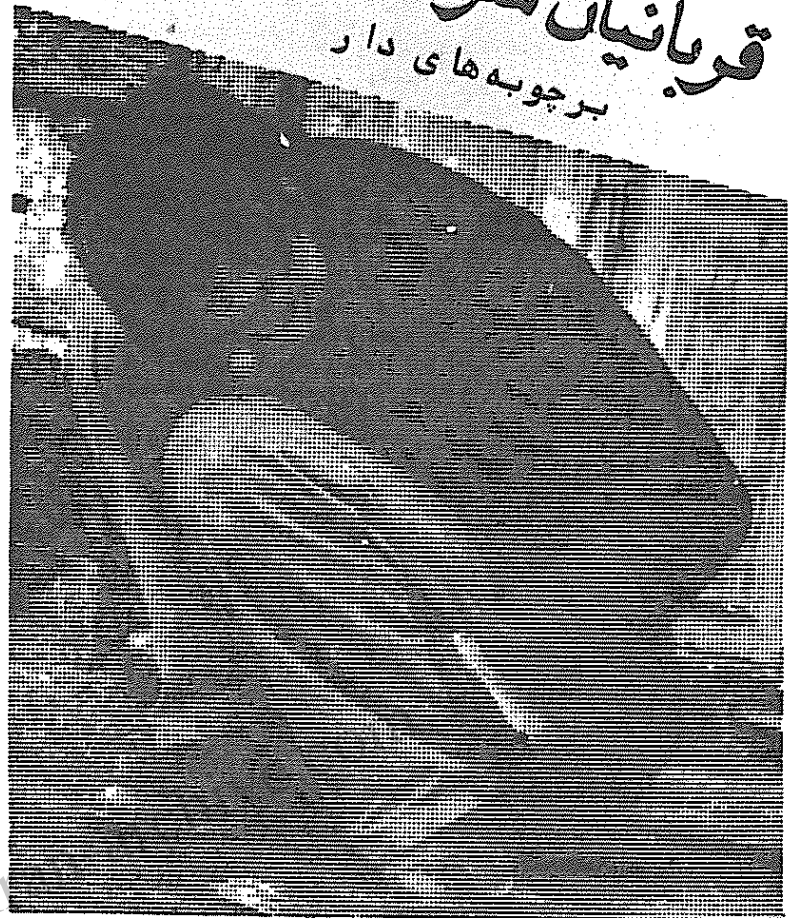
همه میدانند که مراد ولایت فقیه از مریه معروف ونهی از منکر چیست؟ تا بودی مخالفان بهر وسیله و قیمت و تئوریزه کردن جنایت و بیسه امضای آسمان رساندن احکام مرگ و بنا بسودی آیت الله منتظری در سلسله دروس خود پیرامون "مبانی فقهی حکومت اسلامی، در" ادا مه "روایات در مورد مریه معروف ونهی از منکر" در کیهان ششم آذر ماه مینویسد:

"۸ - و دروسایل به سینه خویش از امام صادق (ع) آمده است که فرمود:

بیا مبر خدا (ص) فرمود: همه نیکیها در شمیر و زیر سایه شمیر است و مرد مرا جز شمیر به راه راست نخواهد برد و شمیرها کلیدهای بهشت و آتشند."

جالب است که درست در صفحه مقابل این سلسله دروس! خبری چاپ شده است: "ترورنسا - جوانمردانه دکترا میزننگهای خطرناکه صدا در آورد" که یکی از هزاران نمونه مریه معروف ونهی از منکر" اسلامی است. تازه مقتول شانس آورده که به‌دانشانها شکنجه و شمع آچین شدن در اردوگاههای مرگ او پیوسته... ترور نشده است. وقتی دموکراسی ولایت فقیه را با مریه معروف و... مخلوط کنیم نتیجه‌ای بهتر از این نخواهد داد!

قربانیان سرمایه داری بر چوبه های دار



دارد و ورود مواد مخدر هم بیشتر شده است و...". تنها کشفیات یک کمیته در تهران، در مرداد ماه ۶۷، ۶۶ نفر قاچاقچی مواد مخدر، ۱۴۶ کیلوگرم تریاک و ۲/۵ کیلوهرئوئین و ۵۰۰ معتمد بوده است و آنقدر رقم دستگیری ها در تهران بالاست که ۶۰ درصد زندانیان عادی را قاچاقچیان و معتادان تشکیل میدهند! (کیهان اول آذر ماه ۱۳۶۷).

مختار گلانتری و دیگر دست اندرکاران حکومتی آگاهانه چشم بر این واقعیت گمراه مبارزه با اعتیاد و قاچاق مواد مخدر، "اعدام و زندان" نیست مگر ببندند و قاطعانه یکی ز محورها یا ساسی کارشما نیز "شده بد مجازات قاچاقچیان (بخوان در صندلی لاشی از معتادان) و اعدام آنها میگذرانند". این چشم بستن های آگاهانه را همه دست اندرکاران حکومتی در کشورهای سرمایه داری و مرتجع داشته و دارند، چرا که سرهاشان در آخور سودهای ناشی از کشت و قاچاق مواد مخدر قرار دارد، ضمن اینکه گسترش اعتیاد علیرغم "اشک تمساح" ریختن های آخوندی برای جوانان، در راستای تأمین سیاست های ضد مردمی شان، از جمله دورسازی جوانان از صحنه مبارزه با پلییدی های فقها نیز هست.

امروز مردم میهنمان، پس از سه سال تحمل رنج جانگناه ناشی از حاکمیت ولایت فقها، بسه وضوح دریا فته اند که روش های غیر انسانی و دد منشا نه رژیم فقها، راه و روش حل معضلات، نسا - هنجاریها و کج رویهای اجتماعی ناشی از حضور همین حکومت نیست، راه و روش مبارزه با قاچاق

مواد مخدر و اعتیاد اعدام و زندان و یا برپائی "شور-آباد" ها که حکم یک مسکن ضعیف برای بیماران مبتلا به سرطانی که چنگال سرطان به همه پیکرش چسبگ انداخته نیست، راه و روش مبارزه با قاچاق مسواد مخدر و اعتیاد، پند و اندرزهای شرعی نیمه زکاله - ها که گری میماند بسبب بزم و عشرتشان را "گل آتش منقل تریاک" تا مین می کند و مصرف تریاک را "امری شرعی می دانند"، نیست!، و با خراب کردن خانه های محله جشید و حلبی با ده های تهران پارس و خزانده... که سرپناه مستکشیده ترین مردمان میهنمان هستند نمی توان راه علاج اعتیاد و قاچاق مواد مخدر را جستجو کرد و یا توجیهات جنایتکارانه دل خوش داشت. مختار گلانتری جنایتکار در راه بطنه با علل تخریب محله های مختلف تهران از جمله "شهر حلب" میگوید:

"... در اینجا کمیته متوجه شد توزیع مواد مخدر در سطح شهر توسط عده ای از این محل "طلبی آباد" صورت میگیرد و نیز وجود مواد منکرانی در بیمن عده ای از آنان از مواد ردمده ای بود که برای کمیته محرزشده بود..." (کیهان اول آذر ماه ۱۳۶۷).

مختار گلانتری بعنوان فرمانده یکی از نیروهای مهم جرایمی هنوز نیا زبه "قاطعیت" بیشتری برای "اعدام" و "تخریب آلونک های" قربانیان - ستگیری سرمایه داران راه و روش مبارزه را در پیش بردارین دوا مرمی بیست. او سفیها نه میگوید: "باید قاطعیت را بیشتر کرد... تصمیم مسئولین، اجرا از ما، و نیز پیش بینی می کنم اگر مصوبه مجمع تشخیص صلاحیت (یعنی اعدام های بیشتر) به مرحله اجرا درآید طی دوسال ۸۰ درصد مواد مخدر کاهش پیدا خواهد کرد!"

اما راه و روش درست و اصولی در راه بطنه بسا از میان برداشتن اعتیاد که بستر مناسب برای گسترش

مواد مخدر هستند" (کیهان، آذر ماه ۱۳۶۷). یعنی بنا بر مردم، صدور قتل عام چندین باره معتادان را اعلام می کند! و غالب اینکه مختار گلانتری جنایتکار در همین صفا حبه هم در مورد وظایف کمیته ها و خلخال میگوید: "کار ما مثل طبابت یک جراح است که با تیغ جراحی اش بیماران را از مرگ نجات می دهد!"

واقعیت این است که افزایش چشمگیر معتادان و گسترش قاچاق مواد مخدر در ایران، خط بطلان دیگری بر روش نادرست و غیر انسانی اعدام معتادان و قاچاقچیان جز بعنوان راه حل مبارزه با اعتیاد است. نزدیک به ۹۰ سال قبل خلخالسی جنایتکار، بعنوان جراح عالیقدر اسلامی "هزاران معتاد را از دم تیغ مرگ آفرین خود گذرانده، این ابرجنایتکار تنها در یک شب ۹۰ معتاد و قاچاقچی

جزه را در ملایر خلق و یز کرد. اما پس از سه سال، سخنگویان همین جنایتکاران اعلام می کنند که اعتیاد و قاچاق مواد مخدر در ملایر پیدا می کند! پس از ۹ سال که از آن "جراحیها" میگذرد، تنها در سال ۱۳۶۷ در تهران متعاقب طرح "والعادیات" کمیته انقلاب اسلامی، ظرف چند ماه "یک تن مواد مخدر که قسدرت آلودگی ۷ میلیون نفر و نزدیک به ۷۰۰ میلیون تومان ارزش داشت" کشف گردید! (کیهان تیر ماه ۱۳۶۷). و فریادی "قاظمقا یکی ز کمیته های تهران در همین رابطه اعلام کرد که: "این معضل جامعه دارد توسعه پیدا می کند و با قیمت ارزان. الان نان اگر کمی بخرد با یدف با یدتولی برای مواد خریدن مف لازم نیست و قاچاقچیان بینا لمللی هم فهمیدند که دستگا و قضاای در قبال این مبارزه ناعطساف

سبب میگردند تا چشم بر این راهها و دست اندرکاران ببندند، سودورزیهای که همچون جیب های خودشان و کاسه لیسانشان بی انتهاست!

اینان همچنین خوب می دانند که معتاد قربانی ستگیری سرمایه و قربانی مناسبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه عقب مانده - اشی است که در تار و پود سرمایه به زنجیر کشیده شده است. فقهای جنایتکار خوب می دانند که دستا وردهای حکومتشان، یعنی بیکاری، فقر و فرهنگ مرگ و نیستی و... اعتیاد آور بوده و هست و معتاد، بعنوان بیمار، قربانی چنین دستاورد های شومی ست!

اما فقها و مسئولین حکومتی، برای آنکه هر از گاه هی خاک در چشم مردم بیباکند، بر بوق و کرنا می مبارزه با قاچاق مواد مخدر و اعتیاد می دهند و سر - های هزاران قربانی خود را بر چوبه دار می آویزند تا او نمود کنند با قاچاق مواد مخدر و اعتیاد مبارزه می کنند! در اینگونه مواقع همه جلادان دست بکار می شوند. موسوی اردبیلی اعتیاد را یک "مسأله سیاسی که به منظور تنبیه جوانان "بروز کرده است، می نامد و قول می دهد که: "برای ریشه کن ساختن فساد اعتیاد در جامعه، به زودی ستاند فرماندهی مبارزه با مواد مخدر و مشکل از قبوه قضا ئیه و مجریه در کشور تشکیل خواهد شد" (رسالت آذر ماه ۱۳۶۷) و مختار گلانتری جانشین فرماندهی کل کمیته انقلاب اسلامی هم برای ریشه کن ساختن "فساد اعتیاد" رهنمود می دهد که: "۸۰ درصد مردم خواهان بازگشت آقای خلخالی برای مبارزه با

کودکان در زندان (۱)

بعدا ز اردوگاههای مرگ نازی تاریخ بخاطرندارد!



کودکان در اوین

یک راهروی باریک جلوی درسلول ها وجود دارد که معمولا روزی یک ساعت در روز بچه های همه سلولها را بیرون می آوردند و بچه ها می رفتند با هم بازی میکردند. (۱) بدلیل اینکه شعبه با زجوشی نزدیک سلولها بودند نسبتا شلوغ میکردند و صدا - بشان در میامد. بمجردیکه صدا بشان بلند میشد مجبور بودند چند روز در سلول بمانند و تنبیه میشدند و در جهنم واقعی همین راهروی باریک را نیز از کودکان دریغ میکردند. بهنگام تنبیه بچه ها جلوی تکاف مستطیلی روی درب سلول که از آنجا غذا را بداخل میدادند می نشستند و ما مسئول بند را صدا میزدند. بچه که با تمام وجودش از مسئولین بند متنفر بود بخاطر گرفتن اجازت خروج مرتباً صدا میزد: خواهرفاطمه جان! خواهرفسبلا جان! بچه ها سعی میکردند خودشان را شمرین نشان دهند تا شاید در دل دژخیمان راهی با زکند و در مقابل ساعتی در راهروئی تنگ و تاریک بازی مشغول گردند.

بچه موقعی که با ما درش دستگیر میشد و را از ما درش جدا میکنند و بعد از شکنجه ما در درجا لیکه سرا با غرق خون است و با هایش ورم کرده و سیاه شده... و روی دست و پا میخورد و نمیتواند با بچه را با ما و بر میگردد. بچه دیگر که ضربه است لحظه ای از ما درش جدا گرد گواهی او که در عمرش کوتاهش همواره مورد حمایت بزرگترها بویسزده ما درش بوده، اکنون میخواهد از ما درش شکنجه دیده اش حمایت نماید! وقتی ما درش را برای با زجوشی صدا میزدند بچه حتما با ما میرفت و اگر ما درش بخاطر اینکه ما را حل با زجوشی را نشیند امر اراداش که در سلول بماند جینجائی و حشنتا کی از ترس اینکه ما را دوباره وی را از ما درش جدا کنند میکشید. با زجوا بین بچه را به ما نگاه میکردند و بچه را بدهم بخوری! از ما درش جدا کرده بود و ما درش تعریف میکرد که هر وقت با زجوشی میگویند با برویم چیزی بدهم تو بخوری بچه بهیج وجه قبول نمیکند و ما دم از زگردن ما درش آویزان است. یکبار با زجوشی او گفته بود اسم اینجاست چیست؟ و بچه جواب داده بود: اینجا زندان اوین است و با زجوشی گفته بودند اینجا هتل اوین است و بچه با ما جت مخالفت میکرد و میگفتند اینجا زندان اوین است. او بعضی روزها میشست و در حالیکه غم سنگینی بر چهره زیبای کودکانه اش ظاهر میشد میگفت: "چه میشد این دیوارها را خراب کنیم، بعد از اینکه آزاد شدیم یک کلنگ می آوریم و همه این دیوارها را خراب میکنیم تا همه به خانه ما شان بروند."

بدلیل نبودن غذای کافی و خوب این بچه واقعا حرص میزد. مثلا مدتی ما ۴ نفر در سلول یک تاپک قاشق و نیم مربای هویج میدادند و ما با قاشق یک قالب کره مدگرمی (وگانه دوسوم یک قالب کره مدگرمی). این بچه به مربای خیل سسی علاقه داشت و در عین حال میدید مقدارش کم است بخاطر همین سعی میکرد خیلی سریع بخورد. قبل از اینکه قهقهه شوم به خوردن کنند با شتابی کودکانه شروع به خوردن میکرد! همینطور در مورد پنیر (که آنهم دوسوم یک قالب مدگرمی کره برای چهار نفر بود) که حدوداً نغری ۱۷ گرم (هفده گرم برای یک نفر!) میرسید، بچه سریع و خالی خالی پنیر را

موش کوچولوی سلول ما! سرانجام تعداد زیادهای زندانی شکنجه شده و آش و لاش را دیدگسه بدلیل شدت زخمها از طرف بهداشت میامدند و باهایشان را پاشمان میکردند و مرتباً سؤال میکردند و کم متوجه شده بودند که بعد از اینکه آنها را صدا زده میبرند، اینچنین بلائی سرشان میآید. به همین خاطر زیادهای زجوشی که ما درش را صدا میزد شدت وحشت داشت و متنفر بود هر کسی را برای با زجوشی صدا میزدند که کوچک ما نگران بوده کی بر میگرد و با چگونگی شراشٹی؟

یکبار که بچه توی راهرو بروی سلول رفته بود تا با بچه های دیگر سلولها که بیرون آورده بودند بازی کنند با یک پسر بچه با سم (۰۰۰) بسته پشت پرده یعنی به قسمت با زجوشی (رفته بودگسه وارد قسمتی میشوند که به زیر زمین (۲) راه دارد که یک دفعه متوجه مردی میشوند که خونین به میله ها بسته شده است. نگاهبانان بسرعت جلوی آنها را گرفته و به سلول

بر میگردد. بچه دیگر آرام و قوت را بر تداشت گواهی لحظه ممکنست قلبش از قفسه سینه بیرون بیاید... ما هاتنه میتوانستیم بفهمیم که تواتر نظرفیت بسک کودک، موجودی که با بدبندیای زیبا نشیها و عروسکها و هدایا، بدبندیای بوسه ها و نوازشها، بدبندیای ترنم آهنگ خواستن و تمنا کردن و هزاران جواب خندان و شیدا شئی در یافت کردن، تعلق دارد، چقدر است؟ و نه جوابی برای پرسش دردا و را ودا شتیم. آنچنان وضع روحی هوش کوچک سلول ما و خیم شد که ما درش تقاضای فرستادن او را به بیرون میکرد ولی دژخیمان قبول نمیکردند، تا اینکه بعد از چند ماه با لاخره بچه را از زندان آزاد کردند.

آهوی کوچک در بند ما حاضر نمیشد از ما درش جدا کرد، گواهی رنج جانگه ما درش تا اعصاب او ترا ویده است و تمام داستانهای زیبا و عطر آگینسی که ما درش در مورد بیرون، پارکها، شیرینی، جشن و سرور و صدها عروسک و با دبا دکی که فقط و فقط به او تعلق دارند و در بیرون انتظارش را میکشند، نمیتوانستند موش کوچک ما را که میدیدیم چگونه در

میخورد، یکبار به او گفتیم تو موش شدی و پنیر را خالی خالی میخوری! و بعد از آن این چراغ سبز بهانه خوبی شده بود برای این حسرت کودکانه و هر وقت پنیر می آوردند بچه میگفت: "من موش هستم پنیر خالی میخورم".

معمولا نغری به حبه قند به هر کس در روز میدادند، چند تا نهای در روز صرفه جوشی میکردیم و چون در طول روز هیچ خوردنی ای جز نان که در سلول بودند شتیم وقتی گرسنه میشدیم تا نان را در آب پنیر که از صبح ما شده بود میزدیم و خاک قند را روی نان میریختیم و میخوردیم و بچه های - گفتند: "مثلا فکر کنید ادریم شیرینی میخوریم".

از آنجا که سلول مخصوص ناز و آزار دین بود و آنها مورد شدیدترین شکنجه ها واقع میشدند و با بدنها و چهره هائی غرق خون و در هم شکسته سلولها آورده میشدند، این صحنه ها بچه ها را تا آستانه جنونسی کودکانه میبرد و معلوم نیست اگر بچه ها دوام آورند؟! و باقی بمانند؟! و تمام دل روحی خود را حفظ کنند در آینده چه مسائل روحی روانی ای خواهند داشت؟

مثلا موش عزیز سلول ما! که میدید ما درش میلنگد و روی دست و پا راه میرود، مرتباً علت امر را با زیبا شئی کودکانه جویا میشد و هر چه ما درش میگفت زمین خورده ام و با بیدرد میکند بهیج وجه قبول نمیکرد و همه اش سعی در کشف این مسئله داشت. بارها بهنگام بازی در راهرو، در همان راهروی جلوی سلولها که چند متر از طرف تریه شکنجه گاه ختم میشد و بهنگامی که گواهی غوغای کودکانه میروند تا برای لحظاتی کوتاه بر شراشٹی جهنمی این قتلگاه خونین چیره گردند، بناگاه بعضی کودکان ساکت میشدند و چهره در نقطه ای ثابت می دوختند گواهی هزاران پرسش، هزاران اندوه کهنسال و دردا و ریه همراه هزاران تمنا و خواهش کودکانه که میتوانست آرزوی عروسکی باشد یا با دبا دکی یا چند گرمی پنیر و قاشقی مربا برای موش کوچولوی ما، در رنگه و خاطر عظیم ما کوچکشان هویدا میشد، صحنه ها شئی که برای انقلابیون در زنجیر خود عمیق ترین در دبا دوتا زیبا شئی از شیخ!

ای خاوران، ای خاوران میعادگاه ما دران

گزارشی از

مجلس یادبود یکی از رفقای شهید

توضیح تحریریه: اسم رفیق شهید واسم محفل را بدلیل زیر فشار قرار نگرفتن خانواده شهید، گزارش حذف کرده ایم.

"میخواستم فقط از مجلس یادبود و بگویم ولی بگذارد اول شروع کنم، خواهرم و ما در مجلس یادبود یکی از دختران فامیل که ما همدان اعدا می بودیم زکشته بودند، برادرمان نبود که او هم آمد، صحبتها حول وحوش اعدا میا بود، من جاسای خواب خود را پهن کرده و پتورا روی خود کشیدم، خواهرم با برادر صحبت میکرد و به او میگفت که خبری ندارد؟ برادرم میگفت نمیدانم، ولی فکر میکنم... را هم زده اند، ما اطمینان ندارم، خواهرم به او گفت اگر خبری شده بگو، من خودم را آماده کرده ام ولی با زبرادرم گفت نمیدانم و با زهم خواهرم با فشاری کسر دوبا لآخره برادرم گفت که به..."

آوردند، یک پتو، یک ساعت و لباس و مقدار پول این کل وسایل شخصی او بود، نه آدرس مزارش را دادند و نه وصیت نامه اش را. چند روز بعد قرار شد که مجلسی به یاد او در خانه ما برگزار شود، صبح آن روز خواهرم گفت که بعد از ظهر زود تر به خانه بیایدیم چرا که میهمان قرار است بیایند، من تا کنون به مجلس ختم کمونیستها نرفته بودم و اولاً زاین مسائل اندوهناک را گریزانم، آن روز من کمی دیرتر به خانه رفتم، از حیاط خانه دیدم که اطفاها پر است از مردی که برای یادبود رفیق شهید آمده بودند، و اطفاها که شدم زنا می را دیدم که همگی با سیاه تاس داشتند، اول فکر کردم که میهمانان عادی هستند، بعد که چشمم به دیوار اطفاها افتاد متوجه شدم، با تکسان خانواده شهید ای سا زمان میباشند، بر روی دیوار اطفاها از گل سرخ ستاره ای ساخته بودند و عکس رفیق را وسط ستاره سرخ چسبانده بودند، با شین دیوار



زنگ زده اند و گفته اند که جمعه بیاید کمیته... ناگهان مثل اینکه خاک مرگ بر خانه ما با شیشه شود، همه ساکت شدند، ما درم از جای خود برخواستیم و گفت چه شده؟ خواهرم گفت هیچ تمام شد... را هم کشتند، در همان حالت که در جای خود خوابیده بودم، اشک بی اختیار از چشمم جاری شد، با زهره دیگری برپیکر خانه ما، آن شب در تنهایی همه گریه میکردیم، ما درم گریه میکردم و میگفت حیف از معرفت تو... فردا صبح که خبرشها دت رفیق... به فامیل و دوستان رسید، دسته دسته برای تسلیت به خانه ما آمدند، حتی توستون آدمها هم به خانه ما آمدند، جمعه رفتند و سایل شخصی او را از کمیته

طافچه ای بود که پراز عکس شهید ای سا زمان بود، هر کسی که به مجلس آمده بود، عکس عزیزان دست رفته خود را با خود آورده بود و در کنار عکس دیگر رفقای شهید گذاشته بود، اطفاها پراز گلهای سرخ شده بود و دیوارها با اشعار انقلابی تزیین شده بود، هر کسی شعر، سرودی داشت میخواند، فضای اتاق آکنده از اشعار انقلابی شده بود، از گوشه ای از اطفاها صدایی بر میخواست: "برسینه ات نشست، زخم عمیق کساری دشمن، اما... هنوز این شعر تمام نشده بود که صدای گوشه ای دیگر سرودی سرداده میشد و بعد از اجرای هر قطعه، حضار درود میفرستادند، پیرمردی که روبروی من نشسته بود، بلند شد و رفت به خانه که

ظاهرا همش بود گفت که فلان شعر را بخوان، پیرزن شروع به خواندن شعر کرد و بعد از آن سرود "ای خاوران" را خواند، پیرزن مادر یکی از شهدای سا زمان بود و با صدای ضعیف که حکایت از خیلی مسائل داشت میخواند و میخواند: "ای خاوران، ای خاوران، ای خاوران میعادگاه ما دران، تکیه گاه خاوران، پایگاه همسران... در مقاطع هر شعر و سرود خواهرم نامه های... را که از زندان فرستاده بودند در قطعه های کوتاه برای حضار می خواند: ... همسر! زبیا! خوب! او بیفش در گلوش می شکست و قطرات اشک و با زما بقی نامه را میخواند، در میان تمام می حضار یک چیس... عده ای از آنها را از دیگران متمایز میساخت و آن عده ما دران شهید بودند، زنی را که در آنجا میدیدی نمیتوانستی از ظاهر صورت او حدس بزنی که او خواهر شهید است یا همسر، اما ما دران را با وضوح از ظاهرشان میشد تشخیص داد، چرا که گیسوان همه آنها چون برف سفید شده بود، آنان اشکها پشان را با غرور تمام از چشم جاری می کردند و با غرور تمام او را زجا عت و استقامت خود و فرزندان شان را سر میدادند، واقعا هم از دامان چنین مادرانی بیاید چنان فرزندان بی پرورش بیاید، آری در آن مجلس فقط به جرات می توانستی با انگشت خود نشان بدهی و بگویی که ما در... ما در... است، (آخر ما دران را با اسمی فرزندان شان صدا میزنند) راستی کدام کلمه را جایگزین کلمه ما در میتوان کرد، مادری با ۴ فرزند شهید، مادری با ۲ فرزند شهید... مجلس در اوج صداقت و شرافت کمونیستی بیایان خود نزدیک میشد همگان از جای خود برخاستند و به پاس احترام رفیق شهید... و دیگر شهدای سا زمان، سرود "سرا مدزستون" را سردادند و همزمان با خواندن سرود گللهای سرخ را بر پر کرده و بر روی عکس شهید ریختند، با دشان گرامی! را ه شان با بداریا دل!

بلشویک و اربابا بدجنسید، چه کند با دل چون آتش ما آتش تیر

با دروهای کمونیستی

منتشر شده است



سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

بولتن مباحثات طرح برنامه

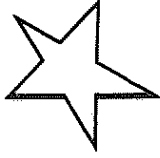
شماره ۱

نه... باورنگن!

تا وقتی لباسها ییش را نگر فتمیم با ورنکن!؟

از : تان های

گل‌های سرخ



دیروز ترا کشتند
 آنجا! در آستان دهکده.
 ترا بروی زمین انداختند
 و پیش از آنکه خود درو شوند
 با جشعانی پراز کینه
 مردم را تهدید کردند؛
 این یک کونست است
 و اورا نباید به خاک سپرد.

اورا نباید به خاک سپرد؟
 هنوز آنها ناپدید نشده بودند
 ما ترا در تابوتی سرخ
 به گورستان رساندیم.
 همه مردم در بد نبالت بودند
 جوان و پیر
 زنان و مردان
 و عزاداران تو در هر قدم
 زیاد تر و زیاد تر میشدند.

زیاد تر و زیاد تر میشدند
 و صفهای آنها فشرده تر.
 آرامگاه تو در بالای تپه است
 این گلها را دختری برای تو چیده است

این تاج راپرزنی بافته است
 و این پایه های گل سرخ را
 من بروی گور تو میکارم.

گورتو بر تپه ای آن بالاست
 در زیر فرشی از گل‌های سرخ
 عطر افشان و شاداب.
 آنهاییکه از پهلوی آن میگذرند
 پروای تماشای آنرا ندارند.
 گورتو، ای کشته شده!
 گل‌های سرخ، گل‌های سرخ آراسته اند
 تو گوئی خون تو است که در آنها شگوفان میشود.
 در تاریخ میهن ما
 آخرین نبرد از آن ما است.

تمام این مدت بیشترش را با من بود و تقریباً
 قضا یا را میداند. البته نمیداند که چه تا شیری در
 زندگی خصوصی اش دارد ولی به آریتا گفته بود که
 اینطور شده است! طلوع بعد از این قضا یا اصلاً از
 احمد صحبتی نمیکند ولی خیلی کنجکاوست. مثلاً
 امروز به من گفت چرا سیاه پوشیده ای؟ یا عکس
 عباس خوب را که بزرگ کردیم در خانه دیده است و
 میگوید و کیست؟ برای که سیدکل خریده اند؟ و
 خلاصه حسابی کنجکاوست.

روزی که شبه مراسم هفت اورا برگزارد کردیم
 عده ای از همدردانمان آمده بودند و این خسود
 تسلی خاطر بسیار است. قرار است از این به بعد
 هر جمعه به قبرستان برویم و با آنها درددل کنیم.
 ما مان هیچگونه نفاش ری در مورد اعتقادات خاص
 خودش نداریم و خیلی خیلی خوب برخورد کرد. آقا -
 جان خیلی گریه میکرد ولی حالا در بیما رستان
 است و حالش خیلی بهتر شده است.

خواهر جان میدانی که ما از اوضاع و احوال
 اینها آگاه بودیم. آن روزی که عباس بمن گفت
 برای بچه دار شدن منتظر من نباش میدانیست که چه
 خواهد شد، گرچه بسیار تلخ و ناگوار است اما آنها
 فهمیدند که دیر یا زود مرگ را در آغوش میکشند.

آنها به چرا مرگ خود آگاه باشند
 ما بی چرا زندگانی کنیم

خواهر خیلی خیلی خوب، میدانی که آن
 شب اول به مهران و محمد و بقیه بچه ها گفتم که خیلی
 بیشتر از گذشته دوستانتان دارم. حالابه تو میگویم
 که تو را نیز بیشتر دوست دارم و منتظر دارم و این
 حق را برای خودم قائلم که همانطور که زندگی می-
 کنیم و چه بسا بهتر از گذشته، تو و شوهر و پس-
 کوچکت نیز باید به بهتر زندگی کنید، چرا که ما برای
 خودمان نیستیم.

میدانی جای خالی است که از خاطرات
 عباس و خوبیهایش برایمان بیشتر بگوئیم.
 شبهای زیادهای خاطرات شیرین احمد و عباس
 تا نیمه شب بیدارمانندیم و خندیدیم. چرا که آنها
 از خود فقط خاطر شیرین و شاداب به جا گذاشتند.
 محمد میگفت میخواهم همسرم را عوض کنم و آنرا
 عباس بگذارد. او میگفت که عباس... نباید
 بپذیرد و باید زنده باشد که بعد از زورکش احساسات
 به این نتیجه رسید که کار درستی نیست و عباس
 در جشمش زنده نخواهد بود. او حال دیگر روشنتر و
 بهتر در قلب و فکر همه زنده است و ما با یاد او و
 یاد او خوبیهایش هر روز با او مشورت میکنیم و
 درسهای جدیدتری میآموزیم.

خواهر خوب، خواهر عزیزم که قلبی بس بزرگ
 داری که میتواند عشق عظیم و درد عظیم را یکجا در
 کنار هم جایگزین کند. آنروز در مومظنم که تونیز
 ما نندم با درستی این درد را متحمل خواهی شد و
 آنچه که با یاد ازین ما چرا میآموزی و... قلب
 روشن و در دنا که تو را میبوسم و میداویم که خوب و

"خواهر خوب سلام!
 این باوریا سلامی دردناک از فرستگها دوریا
 قلبی که با درد قلب تو آشناست تا ما را شروع میکنم.
 افسوس که با یاد اینطور بنویسم و با اینکه ذهن و
 قلبمان نمیتواند با یاد او کند با یاد این شگنجه
 دهشتناک را تحمل کنیم و ببینیم که عزیزترینها -
 یمان چونان خون رگهای خورشید بر زمین -
 تاریک با ریوندند.

خواهر عزیزم میدانی که هر چه بسیاری را تحمل
 میکنی و بسیار مشکل است که شما دو تا در آنجا این
 با رغم را با ما دگی بر زمین بگذارد ولی چه کنم که
 گردش روزگار بر این قرار بود و این زخم دردناک
 قلب همه ما را دردی بسیار عمیق سوغات آورد و
 تا چاریم که تا پایان عمر به دنبا لمان بکشیم و
 همیشه افسوس آن لحظاتی را که در کنارشان بودیم
 اما درست از وقتمان استفاده نکردیم، بخوریم.

خواهر خوب میدانی که قلب بزرگی داری و
 بقول شوهرت (...). در شدیدترین نفاش ره-
 بهترین تحفها را از خود نشان میدهی و این
 خوشحال کننده ترین چیز برای من است. و اینکه
 رفیقی و همسری خوب ما نند (...). در کنار
 است و ما میدانی که تو با تقسیم کردن بار با او
 بهتر آن را به مقدم میرسانی. پسر شیرینت میتواند
 بهترین نویدنده و مژنگی و حتی زندگی بهتری
 باشد.

خواهر جان دردی بزرگ بودا ما از شهر یور
 ما منتظرش را داشتیم. بارها ما مان بعد از
 مراجعها عتقا گریه میکردم و احق بها میگفتم
 نه ما مان تا وقتی لباسهایش را نگرفته ایم با
 نکن! او اصرار داشت که چنین است و ما نمیخواستیم
 که با و رکنیم. راستش را بخواهی همین الان کسه
 هشت روز از آن جریان لعنتی میگذرد هنوز نمی -
 توانم با و رکنم و گاهای املا با دم میرود که
 عباس خوب دیگر نیست و احمد شاداب و سر حال
 دیگر چهره ای برای خندیدن ندارد. ما چه باید
 کرد بقول ما مان تا وقتی که زنده ایم وظیفه
 داریم زندگی کنیم و با زهم به قول ما مان دست
 تقدیر چنین خواسته است، عیبی ندارد ما هم می -
 پذیریم. ما برای من این نقطه عطفی است و در
 زندگی ما دیگر گونی خاصی ایجاد کرده است. نمیدانم
 از جریانات برایت کاملاً بنویسم یا نه؟ راستش
 را بخواهی روزهای اول اصلاً خوب نبود و ما از
 اینکه تون نبود بسیار خوشحال بودیم. گرفتار
 ساک و پذیرفتن ما مان بسیار دردناک بودا ما در
 مجموع ما در خوب و مقاوم ما همه ما را شرمزده
 کرد، چرا که بسیار طبیعی برخورد کرد و هوای همه
 قضا را داداشت و با چشمان روشنتر و ضمیری آگاهتر
 برای بقیه قضا با ما آمده میشود.

این روزها او از تولد شدن عباس و دیگر
 خاطراتش بسیار برایمان تعریف میکند و بقول
 آبی منموره شها مت ما مان از همه بیشتر است
 صدیقه خا شها ملا روحیه خوبی ندا در چرا که نگران
 دخترش زانداست. طلوع (دختر کوچک شهیدا احمد)
 و با به (دختر کوچک شهید عباس) خوبند. طلوع در

در صفحه ۲

کودکان در زندان

حسرت نخودی پنیرو قاشقی کوچک مریم میسوزد، متقاعد نموده و دست از گردن ما در بکشاید. اما ما جا ذبه رویایی اینهمه زیبایی و لذت کودکی نه که ما حتی بدلیل عدم تجربه قبلی شان شاید نمیتوانست خواب آنها را نیز دیده باشد، ورا برفتن تشویق میکرد و بر نهال روبه رویش اما اکنون کوچک مهر ما در پیش که حتی در این قریب نگاه نیز از شدن با زمانه نده بود، غلبه میکرد. سرانجام وقتی از ما در بزرگی که با آنهمه نعمت، بیرون اشتظارا ورا میگذرد و هر روز او را به پارک ها می بوسست هزاران پراپرسل و ر ا ه روی جلوی آن میبرد صحبت و صحبت ها شد، کودک قبول کرد که برود؛ "بس من میروم، توفردا بیاید!"

بعد از آزادی از زندان خجیلی از این وقایع وحشت آور را برای ما در بزرگش تعریف کرده بود و بعد از ما که به ما درش ملاقات دادند، موقتی که بچه را میخواستند به ملاقات ما درش بیاید و رندت سب کرده بود و میترسیدند که مجبور با شد و با ره پیش ما درش برگردد و گریه میکرد و میگفت که نمیخواهم به ملاقات بیایم. (۲) او ما در بزرگش را محکم چسبیده بود و میگفت: "پیش ما من نمیروم، نمیروم...". ما درش که این محنت را دیده و صدای فرزندش را شنیده بود که چگونه از دسترس چشمان تشنه او و دستانی که برای لحظه ای لمس کردن او گرفته، و تنبسی که برای چشیدن گرمای هستی بخش او در دنیای تا زبانه ها و خون جاری خورشید انسان، در شعله خویش میسوزد، میگریزد، آنچنان در هم کوبیده شده بود که تا هفته ها نمیتوانست خود را کنترل کند. این با روت از جان برخاسته در آنجا هستی آهنگونه گونش، گوشتی هزار بار رسیمگین تر از تا زبانه تشنه ما درش است. بر جانش مینشست و او را در هم خرد میکرد. روزها میگریست و اشیا می را که قبلا کودکش بیای گرفته بود میبویید و با آنها بنجو ا مینشست. تو گوشتی از اینهمه دل مشغولی بود او را و ما نیز عطر موش از بندگریخته سلول مسلمان را بدون حضورش میشنیدیم!

علت اینکه این بچه را در زندان نگاه داشته بودند تنها و تنها او را در آوردن قضا روحی بیسه ما درش وسی در تسلیم او بود. مثلا یکبار که ما درش را مورد شکنجه قرار داده بودند با زجوبه ما درش گفته بود: "اگر جای شوهرت را نگوشی و اطلاعاتت را ندهی بچه ات را میآوریم اینجا و یک گلوله توی مغزش خالی میکنیم و ما در میگفت و چه گناهی دارد، او که از جهان چیزی نمیفهمد، هر کاری با او میخواستند بکنید ما بیکنید و تهدید میکردند که اگر نگوشی او را میکشیم! ما درش میگفت در چند روزی که پیشم نبود بیطر زدیوانه - واری نگران و مضطرب بودم، که نگنند او را تحت فشار قرار داده و او را ذیت کنند، دو خیمنان فدشسری در زندانهای خمینی ده ها کودک و ا به حیوانی - ترین شکل کروگان گرفته و به وسیله شکنجه و عاملی برای انفجار ظریف ترین و آسیب پذیرترین احساسات و عواطف انسانی تبدیل نموده اند. درود او افتخار بر قهرمانانی که با عشق بیگانشان به انسان و انقلاب این کشیف ترین شیوه آدمکشان را اغلب بی اشراخته و میسوزند.

(با بیان قسمت اول)

نامه ای از ایران...

دا ایم از "اسلام مترقی" حرف میزد. بهمین دلیل مراسمی را که قرار بود جمعه قبل بمناسبت هفت دکترا می برگزار شود لغو کردند. و این مسائل همگی اشکاس گسترده ای در سطح شهرداری است. همزمان با این گونه وقایع روز بروز موج دستگیری و تعقیب و مراقبت ها افزایش می یابد. قیمت ها نیز تا حد بسیار زیادی بالا رفته اند. دلار دوباره به قیمت سابق ۱۳۰ تومان رسیده، طلا هم همینطور - همگی اجناس دیگر هم بشدت بالا رفته و گران شده است. قطع روزانه ساعت برق مردم را زده کرده، مردم و اما جانها به لبشان رسیده است. اما سا هیچگونه تناسبی بین خرج و دخل وجود ندارد. دیگر کار دوم، مسافر کشی و خرید و فروش هم دردی را دوا نمیکند، سیگار رتیرا پس از آنکه رزان شده است ۷۰ تومان میفروشند، ۵ کیلو روغن نباتی ۱۲۰۰ تومان و... مردم همگی بستن قرار دادهای جدید با آمریکا، فرانسه، انگلیس، آلمان و همینطور شوروی و بلوک شرق را محکوم میکنند. بعضی نیروگها به علت نداشتن سوخت (گاز) از کار می افتند در حالی که همین گاز را به شوروی صادر میکنند. دیگر بیهانه جنگ هم وجود ندارد. مردم تشنه آگاهی و مهتران از آن سازماندهی هستند. این فوق العاده مهم است. بیایان جنگ شرایط اساسی موجود را نه تنها از زمین نیبرده است بلکه بهانه ای را نیز از دست جناحیتکاران حاکم گرفته. این فرصت را نباید به هیچ وجه از دست داد.

شنبه ۶۷/۹/۱۹

چون گذشته برای بسیاری نا شناخته ماند. امری که دیری نخواهد پاید. آنسان که حافظ و خیام و مولانا و فردوسی در دل مردم جای گرفتند جای نیما نیز آنجاست.

زیر نویس ها:
○○○○○○○○○○

- ۱- شغیعی گدگنی. کتاب ادوا ر شعرفارسی ص ۵۴.
- ۲- بیوگرافی به زبان خودش کتاب نمونه های از شعرون.
- ۳- از نامه نیما به عشقی در سال ۱۳۰۳.
- ۴- منبع فوق.
- ۵ و ۶ - از نامه به احسان طبری در سال ۱۳۲۲.
- ۷ و ۸ - از نامه به نور و ما می در سال ۱۳۲۲.
- ۹ - از نامه نیما به برادرش لادین در سال ۱۳۰۱.
- ۱۰ - از نامه به دکتر تقی رانی در سال ۱۳۱۰.
- ۱۱ - از نامه به جلال آل احمد در سال ۱۳۲۲.
- ۱۲ - از نامه به شهزاد در سال ۱۳۲۳.



عزیزان سلام، امیدوارم که حالت خوب بوده و سالم و سر حال باشی. شنبه ۱۹ آذر ما است که این نامه را برایت مینویسم. حدود دو هفته ای از ارسال آخرین نامه ام میگذرد، من هم خوبم و مشغول زندگی.

از ایران اگر میخواهی بدانی، اعداها کماکان ادا معادارد، تا ز بعد از زدن آنها سران رژیم تحت فشارهای گوناگون به این "انتهامات" پاسخ میگویند. هر کسی را بگویی کشته اند، تو با اداری اما ناممه، توده ای، اکثریتی و... حتی در رشت یکی از جوانان آزاد شده را که ماهی یکبار رورقهای را در دادستانی امضاء

میکرده دستگیر کرده و اعداها را عداها کرده اند. موج وسیع دستگیری و سرپا زگیری نیز شدت یافته است. با آنکه ابعاد دشتار و اعداها مزنند اما بیای بقیه است اما بدلائل متعددی از جمله قطع ملاقاتها، مهمترین همه جوخه ها و رعب و وحشت حاکم بر جامعه و عدم سازمانیافتگی مبارزات خانوادها و زندانیان هیچگونه اعتراض سراسری و مهمی صورت نگرفته است. با آنکه اکثریت مردم از زوج اعداها با خبر شده اند اما از حرکت اعتراضی خبری نیست.

پس از قتل دکتر ساسی توسط باندهای تروریستی حزب الله جونا جوری برجا معه حاکم شده است. طی مراسم ختم دکتر ساسی تظاهر اتسعی شکل گرفت که با شعار دادن بر ضد اعداها، دیکتاتوری و توطئه همراه بود. عده زیادی از شرکت کنندگان توسط نفوذی ها و افراد لباس میدل شنا ساسی شده اند. وعده معدودی را هم ما نجا دستگیر کرده اند. سخنران این جلسه نیز که آخوند جوانی به نام اشکوری بود یک کلمه از ما مودولت و... نگفت و

نیما شاعر مردم از صفحه ۱۴

راه رسید و "گلپایسترن" اتا قش اسپران طوفان شدند و لولی و دل به طوفان نسپرد. اسب خویش زمین کرده، همچنان، چون قبل، بسان "چشم زندگی" در کنار "شب پا" ها و "آهنگر" ان باقی ماند.

زبان شعر نیما، زبانی است خاص، زبانی که در جو و روخفا ن دوران پهلوی رشد کرد و همیشه زندان و شکنجه، سرکوب و فرمانداری نظامی و ساواک را پشت سر خویش احساس میکرد. زبانی که میخواست بر خلاف رسم معمول نیز با شد و "شعرا مجهز کند بسیاری موسیقی دقیق تری که در میان طبیعت شایستگی بیشتری دارد و اعجاز می کند" (۱۲)، زبانی که میخواست انقلاب را در شعر پدید آورد و وزن و قافیه را در هم بریزد. همه اینها دست به دست هم داده زبان شعری نیما را ویژه میگرداند و نوعی میگرداند شعری شاعرانه و انقلابی را در میان توده های بیگانه و برایشان شعری سرود با زیاده. اختنناق آریا مهری نیز ما کن هیچگونه برداخت و بررسی همه جانبه ای از شاعر نیما را نمیداد. در نتیجه اشعارش همچنان برای توده ها غیر قابل دسترسی باقی ماندند نتیجه آن می شود که قدر این شاعر گرانمایه،

از این میان، حتی یک گلو از نبا یدفرا موش شود.

"از اینکه نتوانستم بهتر از این با شماستام، زندگی خوبی را برای آنان که می مانند، آرزوی منم"

"همسر دلبندم و پسرنا زینم، در این لحظات پایان زندگی ام برای شما زندگی خوش و خرمی آرزو مندم. همسر برای من ناراحت میباش، من در زندگی مشترک کوتاهی که با همدا شتم سعی کردم برایت همسری خوب باشم. بپرستی کن در زندگی انسانی شریف و با شخصیت باشی"

"دخترک دلبندم، وقتی بزرگ شدی همه جا به در محبت و عشق بیباش، خدا حافظ همسر عزیزتر از جانم، دوست داشته و دارم، مرا ببخش که نتوانستم آرزوهای زیبای تو را جامه عمل بپوشانم، تنهات خودم را به مردم زحمتکش میهنم مدیون می دانم"

"... قلبم سرشار از مهر و محبت شماست و برای شما و همه اقوام عزیزان و انسانیهای شرافتمند می طلبم. همسر مهربانم، ایران من، ایران عزیز، جانان من... تو با پیدایشی که زندگی جریان دارد و هیچگاه متوقف نخواهد شد... اگر چه در زندگی هیچ چیزی نداشته ام اما هر آنچه هست متعلق به همسر من می باشد. مادر ای دریای بیکران من مهر و محبت و ای چشمه زلال انسانی، تمنای منم که در صبر و متانت خود را چون گذشته حفظ کنی"

"این چند خط را به عنوان الوداع شادمانه برایتان می نویسم... ما در آرزو داشتیم بهت برسیم و شما نتوانستید بیامی می بینی که مقدور نشد و میدانی که این مرگی خودخواسته است و..."

افسوس، همه اسناد خونین روح و مقادیرت را میهنمان در دسترس ما نیست. بسیاری از گلو ازها گل آوازها و گل خشمها در سینهها و حنجره های پاک و مقاوم شهیدان و در پشت حما کشتارگاهها و شکنجه گاههای زمان مانده اند، اما چه غم همین گنجینه موجود، همین گلخانه موجود، عطر و بوی همه آن واژه ها را با خود دارد، از گلخانه معطر عشق و آزادی و رنجهای بزرگان پاسداری کنیم، گردآوری و پاسداری از این اسناد، ستایش اندیشگی و کردار بزرگوارانی است که نیا ز تاریخ و آبروی جهان و انسانیانند، بزرگوارانی که در جسم خود فانی اما در عمل خویش جا دیدند."

گلو ازها، این اسناد و در سینهها ای گرانقدر مقاومت، این شاه خدای رنگارنگ و گونه گون، همه از یک گلبن اندک اندک از ریشه اش جنگلی برخواهد خاست. نگارها نشان با شیم، نگارها با آموزگاران راه و رسم زندگی ای انسانی و شریف.

آرش

با پیام کارگر همکاری کنید!

نامه و درخواست

تحریریه محترم پیام کارگر.

قدم ما این است که برگزیده ای از نامه ها و وصیت نامه های تیرباران شدگان و شهدا، این "اسناد خونین مقاومت" مردم مستکفیده میهنمان را گرد آوریم. در نخستین گام، کتابی شامل برگزیده نامه ها و وصیت نامه های شهدا را - بدون توجه به تعلقات و وابستگی گروهی آنها - آماده چاپ کردیم. تقاضای ما این است که افرادی که چنانچه نامه ها و وصیت نامه های در اختیار دارند، نسخه ای

شکوهی - آرش

از آن را برای ما بفرستند. ما آدرس خود را در اختیار شما قرار میدهم تا در صورت امکان همراه با مطلب ارسالی ما در پریا مکارگردرج شود.

Postlagerkarte
Nr. 017888C
6000 Frankfurt 1
W. Germany

گوشی رودی از ستاره ها به خورش آمده است که در موج موج واژه های ساده، عشق و انسانیانیتش نیازی به جستار زانمقدستان نیست، این گلو ازها نماد غروری پسنیده و عشقی بزرگ اند، شفاف و شاداب و پرتوان، شما دانیدشگی و کردار زنان و مردانی، بنام و گمنام، که شریف و نجیبانه، با حضور و مکان همه، ضعفها و قوتها ای انسانی، تن و جان در راه آرمان های شریف و انسانی نهادند، تن و جانی که امروز بر جوبه تیرباران، بالهای گلگون رها شده در باد کبوترهای عشق و آزادی را می مانند "دارها" بسا قامت استوار و عقشان برپا رند، این واژه ها چهره های نما دین خشم و کیننی مقدس اند، مظهر پیوند و عظمت انقلابی که برپا خواهد شد، نما دشورش و طغیان لگدمال شده ها و بیخبران، نما در انقلاب، چه آشنایی در اعماق آیین واژه ها شعله و راست، ارمغان پروینیه های واقعی تاریخ، گلو ازهای سرخگون و آتشینی که در گذرگاه فراخ زندگی و تمدن، به هیبت سنگفرشی زیبا و پیرشکوه در آمده است تا از این خداوند تکامل و سبکبال و سینه ای گشاده به پیش رود. نگار کن ا خداوندتگام، استوار و نستوه و نهیب زنان، در دستی گاه سر شهیدان که سرشار از نوشاد روست و در دستی دیگر گلبنی مالامال از گلو ازهای عشق به زندگی و انسانی و کیننه ای مقدس به "گلله های بزرگ ننگین" به پیش می تازد، گلو ازها ای که به سرشک ورنجاب مقدس آغشته است، آری، این چنین بهائی دار د این اشک، پس بگذار بر بار.

این گلو ازها در دل حمارتا ریک موجودیت ننگین چهل و خرافه و زلات دهان با زگرده و روبه خورشید قدک کشیده اند، آنجا حتی داس سبانه ترین جنایتها را توان شقه کردن تما مینت روشناسی و زندگی نبوده و نیست، چرا که "سرشار از شقایق و شبنمست"، آنجا غریب و عظمت ماندگاری عشق، به هیبت گلو ازها و گل آوازها و گل رنجها، به هیبت شقایق و شبنم، غوغا بپا کرده است.

"عشق من، شقایق من، اگر چه رنج فراق همیشه با ما بود، اما روزهای فراق گذراست و ما با هم به شما شای سپیده دمی زیبا تر خواهم نشست"

این نامه های تیرباران شده ها...
نمیدانم آیا کسی هست که بتواند این نامه های تیرباران شده را بخواند ندی اینک چشمه اش از اشک لبریز شود، و بی اینک با اصلاح حقیر و نارسائی که داریم، قلبش در هم فشرده شود.

اگر چنین کسی هم هست من از او بیزارم.
"لوسی آراگون، در باره نامه ها و وصیت نامه های شهدای مقاومت فرانسه"

براستی آیا کسی هست که قلبی به مهر و انسانیانیت در سینه اش بتپد، اما خواندن و پسین پیام های سرشار از پاکترین و شریفترین احساسات انسانی، در چشمخانه اش رقص رنجه های شورابه ای تلخ برپا نکند ورنجاب مقدس برگونه اش شیارنیزد؟ آیا کسی هست که او پسین چکا مه های ماندگار روزیای عشق و زندگی، این اشکاس روح پاک و نجیب زیبا ترین و شریف ترین انسانها، که در تقاضای مطلوب واژه ها به گل نشسته است را بخواند، بیسی اینک چشمه اش لبریز از اشک شود؟ آیا کسی هست که در سوگ این حنجره های خونین شغل، که عشق به زندگی را می سرودند، سرشک اندوه نریزد، سرشک اندوه در سوگ آنان که حتی "هنر زیبا مردن" را، به هنرمندانترین شکل می دانستند؟

اگر قلبی به مهر و انسانیانیت در سینه باشد، حتی اگر رنجاب مقدس برگونه ها شیارنزند، اندوهگنانه بر دیوار ره گها سرمی کوبد تا راهی به سینه بیابد و درخت تنا و کیننه مقدس را به میوه شانند، میوه آبی شرافشان که با خشم آوازش می دهد: "کیننه نیز، چون عشق، در سینه نمی ماند."

اما بهتر آنکه سرشک مقدس بیبارد، نه زخم و شیار آنچنان عمیق است که اشک آزارش نخواهد کرد، نگارن نباش، بگذار ربارد، بگذار ربارد تا ببینی از پس پشت بلور اشک چه رقص زیبا و پیرشکوهی این گلو ازهای سرخ برپا می کنند، چه غلغله ای،

فاجعه آموزش و پرورش در رژیم فقهی

جمعیت، هر ساله برای این تعداد افزوده میشوند. ۳۰٪ مردان و ۵۰٪ زنان کشور طبق همین آمار بی سوادند در مناطق دورافتاده کشور و وضع وحشتناکتر است برای نمونه "دریستان و بلوچستان صدها روز ۲۹۹ نفر از کودکان واجب التعلیم از تحصیل بازمانده اند و حدود ۹۷ هزار و ۶۱۸ نفر اوقات تحصیلی دارند." (کیهان ۱۹ آبان).

از شما رفارغ التحصیلان سال به سال کاسته میشود و در رشته‌هایی چون ریاضی این امر بسیار ملموستر است، برای مثال در سال ۶۳ تنها ۱۰۹۵۱ دانش‌آموز فارغ التحصیل در رشته ریاضی و فیزیک در سطح کشور وجود داشت، این افتانگه برجسته‌تری بود که در نظر بگیریم که این رشته یکی از مهمترین پشتوانه‌های علمی کشور است.

هر سال تقریباً یک میلیون متقاضی ثبت نام برای کلاس اول وجود دارد، طبق بررسی رژیم سال ۷۲ برای ۵ میلیون دانش‌آموز جدید ۱۴۰ هزار کلاس باید ایجاد کرد و این در صورتی است که هر سال مبلغ کمی برای این امر اختصاص می‌یابد برای نمونه در سال ۶۴ تنها اعتبار برای احداث ۱۰۰ واحد آموزشی در بودجه کشور در نظر گرفته شده است و در نتیجه "در مناطق بیست گانه تهران ۲۱۷۰ مدرسه با ۲۷ هزار و ۵۳۰ کلاس وجود دارد که تعداد ۱۹۷۵ مدرسه دوشیفته کار می‌کنند و حدود ۱۰۰ واحد آموزشی به صورت سه‌تایچه رشیفته استفاده میشود... اگر بخواهیم تمام مدارس تهران یک شیفته بشود با بیستی ۲۹۰ مدرسه جدید ساخته و حدود ۱۰۰ مدرسه نیز برای کاهش مدارس شیفته احداث شود" (کیهان ۱۸ آبان ۶۷). اما هر سال نسبت به سال قبلس وحشتناکتر است. "دو سال پیش دوتا مدرسه شیفته (در منطقه ۱۹ تهران) داشتیم. سال گذشته ۸ مدرسه شیفته و ۲۲ مدرسه شیفته داریم و با زدن سال گذشته یک مدرسه شیفته داشتیم. سال سه مدرسه شیفته داریم... حدود ۱۲۰ هزار دانش‌آموز در منطقه ۱۹ هستند و حدود ۱۰٪ هم افزایش دانش‌آموزان داریم... ثلثی مدارس چند شیفتی بودن تعداد زیادی را از تحصیل بازمی‌دارد... سالانه (در این منطقه) ۵۰ درصد افت دیلم وجود دارد و در کل سالانه ۹۰٪ از آنها بازمی‌مانند" (کیهان ۲۲ آبان ۶۷ به نقل مسئول آموزش و پرورش منطقه ۱۹).

کمبود فضای آموزشی و بی توجهی رژیم به این امر باعث شده است تا بسیاری از مدارس در محیطهای غیر آموزشی تشکیل شود. "بخاطر کمبود تعدادی از کلاسهای یمان را در داخل اما مزاد و یک منزل برپا کرده ایم" (کیهان ۲۱ آبان)، "در هراتاق مکتبی نازک روی کف اتاق انداخته شده و دانش‌آموزان... بعضی چهار تا نوزده دیوانه‌ای بعلت واریس پا و استخوان درد و ما تیسیم، باهاشان را دراز کرده اند"، "بچه صبح‌ها یک پتویا خودشان می‌برند که رویش بنشینند" "حیات مدرسه ۳۲ بنظر میرسد و مجالی برای سازی

و تفریح نمی‌دهد"، (منبع فوق)، در دبستان هجرت میان آبا و دتهران "لان کلاس پنجم شما بچه‌ها روی زمین می‌نشینند، از نظر تربیتی به هیچ عنوان نمی‌توان به بچه‌ها رسید" (کیهان ۲۱ آبان)، این مدرسه ۴ شیفته است و دانش‌آموزان یک روز در میان مدرسه می‌آیند، نمونه‌ای دیگر از اینگونه مدارس در سطح کشور فراوان وجود دارد، دبیرستان واهنا شاهی شهدای کعبه (اسلام شهر تهران) است، "کلاسهای مسا هیچکدام میز ندارند"، "شیفت بعد از ظهر که می‌آیند همه با دردها رند"، "هیچکدام از کلاسها نیمکت ندارند و دانش‌آموزان هرکدام گلیم زیر انداز، پاره موکتی و حتی سجده‌ای را در کنار ردیوارها انداخته اند و روی آن نشسته اند" (نقل قولها کیهان ۲۲ آبان ۶۷)، در بعضی وسعت، در سطح کشور بنا به آمار موجود بیست هزار روستای کشور فاقد مدرسه اند، "تنها در سیستان و بلوچستان از ۵۲۹۳ روستای این استان ۴۲۲۱ روستا فاقد مدرسه اند" (کیهان ۱۹ آبان) و مدارس موجود هر روز به عللی تحلیل می‌روند، یا استجاری هستند و تخلیه میشوند که نمونه‌اش فراوان در روزنامه‌ها به چشم می‌خورد و یا توسط نهادهای رژیم به تصرف شخصی درمی‌آید "در حال حاضر تعداد زیادی از مراکز آموزشی، تالارهای ورزشی و خانه‌های سازمانی وزارت آموزش و پرورش در اختیار رانگانها، نهادهای و ادارات است که آنها را تفصیلی اش را دارم... حدود ۶۸۴ واحد آموزشی و تالار ورزشی ۲۴۶ خانه‌های زمانی از وزارت آموزش و پرورش در اختیار دیگر نهادهاست" (به نقل از کمی نایب رئیس کمیسیون آموزش و پرورش در مجلس) مثلاً "خاله دانش‌آموزی تربیت معلم در بوشهر ساخته میشود و هنوز تحویل نشده سپاه که ما شاه تابع قانون نیست برود بنشینند... زور سر نیزه استفاده میکنند و می‌روند می‌نشینند" (قاسم معمار در مجلس)، "هم اکنون بیش از ۲۵۰ مدرسه در استان تهران در اختیار رسپاه است" (وزیر آموزش و پرورش)، طبیعی است با این تفاسیل صحبت از مسائل کمک آموزشی، کتابخانه، آزمایشگاه، سالن ورزش، فعالیت‌های فوق برنامه، بهداشت و... در مدارس حرف بی‌موردی است، آنجا که دانش‌آموزان غذا و مواد برای نوشتن با گذشت سه ماه هنوز کتاب درسی برای خواندن نداشته‌اند، بی‌مورد است که در باره این مسائل حرفی به میان آید، آنجا که مدرسه دیواره دیوار گاو‌داری بنا میگردد، پنجره کلاس را که با زکنسی، منظره گاو‌داری در جلوی چشمانت با سروصدای گاوها و بوی بد و هجوم مگسها قندکند (کیهان ۲۱ آبان ۶۷) و یا آنجا که "بعلت وضع بهداشتی بد اکثر بچه‌های کلاس از نظر مووزخم‌های بدنشان در حال روز خوشی ندارند و اکثر بیماریهای این بچه‌ها و گیردار هستند" تا آن حد که حتی یک "کلاس ۵۰ نفره به این مرض مبتلا گردند." (کیهان ۲۱ آبان ۶۷)، دانش‌آموز در کدام شرایط لازم می‌تواند از این مسائل استفاده کند که در آموزش از دیگر معضلات موجود در امر

آموزش و پرورش است بر طبق آمار سال گذشته وزارت آموزش و پرورش ۵۰۰ هزار رکار در آموزشی در استفاده داشته که از این تعداد ده هزار تن با عنوان ما موریت به سپاه پاسداران منتقل شدند، طبق برآورد رژیم در سال تحصیلی موجود، آموزش و پرورش به ۴۰ تا ۵۰ هزار معلم دبستان و حدود ۲۵۰ هزار دبیر احتیاج دارد، طی چند سال "انقلاب فرهنگی" بیش از ۳۰ هزار معلم اخراج شده اند، هم‌اکنون در اکثر مناطق معلمان مجبورند با لای ۴۰ ساعت در هفته کار کنند تا درآمدهای مدو هزینشان را حداقل معادل کنند، با این کمبود رژیم نه تنها برنا مه‌جا معلمانند، بلکه هر ساله تعداد بسیاری از مدارس و کلاسها بعلت کمبود معلم تعطیل میشوند، طبق اخبار موجود در مطبوعات رژیم، طی سال گذشته تعداد بسیاری از کلاسهای دخترانه بعلت نداشتن دبیر زن در رشته ریاضی و علوم تجربی تعطیل شده‌اند، در عوض در بسیاری موارد رژیم ترجیح میدهد "دیپلمه‌ها به دانش‌آموزان دیپلم درس بدهند" (کیهان ۲۲ آبان ۶۷) به نقل از مسئول آموزش و پرورش منطقه ۱۹ تهران "مکتب" و مکتبی بودن تنها شرط احراز مقام معلمی است، تخصص و تجربه به هیچ وجه حساب نمی‌آیند، درآمدهای تدریس‌ها به معلمان میگردد، چیزی نیست که بتوان تنها به استکاء آن از یک زندگی حتی معمولی بهره‌مند شد با متوسط حقوق سه هزار تومان شاید بتوان فقط خانه‌ای اجاره کرد و معلم مجبور است برای خوردن، به‌خاطر فکر ری و یا کار دیگر روی بیاورد و با این حساب دیگر با ید دور هرگونه مطالبه‌ای را خط بکشد.

در کنار همه اینها با ید به طبقاتی بودن آموزش و پرورش نیز اشاره کرد، شانس ورود به مدارس در عین اینکه به‌طور اجباری و مجانی است، برای فرزندان زحماتشان روز به روز مشکل‌تر میگردد، "طرح تاسیس مدارس غیرانتفاعی" مکان دیگری است برای بهتر تحصیل کردن فرزندان اغنیاء در جامعه، تهیه لوازم التحریر، روپوش، کیف، کتاب و نهاییست برداخت شهری به‌کم‌کم در سال جدید رسمی اعلام شد "منتهی به نام کمک‌های مردمی"، هرکدام هزینسه سنگینی را طلب میکنند، تفاوت کیفیت تحصیلی در مناطق فقیرنشین و اعیان‌نشین خوددلیل دیگری است بر طبقی شدن آموزش و پرورش در رژیم فقهی، برای نمونه کلاسهای شمال شهر تهران عموماً یک شیفته با تعداد کلاس ۴۰ نفر و کلاسهای جنوب شهر تهران چهار شیفته با حداقل ۵۰ دانش‌آموز با توصیفی که در باره آن در رژیم تشکیل میگردد، بر طبق آمار در مدارس، معلم، قبولی، شانس ورود به دانشگاه، امکانات کمک آموزشی، سابقه خدمت معلمان، تعداد دانش‌آموزان متوسطه و... در تمام موارد در شمال شهر تهران بیشتر از جنوب آن است و به همراه همه اینها با ید از ستم‌جنسی نیز در آموزش و پرورش در صفحه ۱۳

سنون آزاد

روزنا مه‌نگا رو حرمت قلم (اشا را تی چند)

کشورما، در میدان روزنا مه‌نگاری، کشوری است نامی، ولی اگر حرف بر سر خوب نوشتن - ونه فقط نوشتن - باشد، پس مانده ایم، در اینجا، بزعم زمین‌های شعرو ادبیات داستانی، دست‌ملا خالی است، دل‌اما پر، کارما عمدتاً شبیه عربیسه نویسی است تا روزنا مه‌نگاری، تنها تفاوت‌ها و نوشته‌ها، تاریخ وقوع حادثه و عناصر آنهاست، گوئی همه از یک قلم تراویده است، حال آنکه برای یک آرمان‌خواه، خودآرمان به تدبیرچندانی محتاج نیست، زیرا روشن است و پذیرفته ایم، آنچه می‌ماند راه رسیدن به آرمان‌هاست که به تداوم بیری هسزار شاخه‌نیا زدارد.

ما قصد نداریم جواری ما درکنیم، چون کاملاً به حال بودن آن‌ها توانا نی خودآگاه هستیم، در هنر نمی‌توان به سفرارش، شیوه و شگرد برگزید، موضوع بحث ما نیز غیر از هنر هنرمندان نیست، خلاف زعم کسانی که هنر نوشته‌ها، عامیانه و مهجور را "روزنا مه نویسی" قلمداد میکنند، ولی زیبا نبخش نمی‌بینیم به ذکرنگاری، لاقلاً به شیوه، مقایسه‌ای و تطبیقی بپردازیم.

- زیبا مخاطب:

روزنا مه‌نویسی با درک نیا زخواستندگان ملازم است، خوانندگان ما، اگر کتاب حافظ را به "تفتن" میخوانند، در مورد روزنا مه‌ها، بر اساس نیاز برخورد میکنند و ما به محاوره می‌نشینند، البته طبیعی است که تنها شونده اند، و نیز کاملاً طبیعی است که روزنا مه‌نویس، با دیده خواننده خرمست گذارد و با او به گفتگو بنشینند، مسئله دیگری نیز هست و آن اینکه خوانندگان ما یکدست نیستند، هر کدام از آنها، علائق ویژه‌ای به صفحات مشخص نظیر فرهنگ، اقتصاد، سیاست خارجی و... دارند. می‌خواهیم تاکید کنیم که داستان خوانندگان نباید الف (به تنزل بیان ما بهانه‌ای بدهد و بی) از پرداختن به موضوعات خاصه فهم که درجای خود ضروری است، بر حذرمان دارد، بسیاری شاید معجز خویش در زیبا نویسی را به سطح فهم خوانندگان نسبت میدهند، البته این یک توهین است، خوانندگان قطعاً قدرت فهم مطالب زیبا را دارند.

- زیبا نویسی:

برای روزنا مه‌نگاری باید مسلم شود که آنچه اومی نویسد، یک داستان است، تمام وقایع زندگی که توصیف می‌کنیم - حتی آنچه در نامه‌های عادی - بخودی خود، بی‌بیا ن داستانی است، تنها تفاوت در اینجا است که نام نویسنده تکلفی به پرداخت ندارد، اما میدان برای او هم فرا هم است، لذا طبیعی‌ترین انتظار ما اینست که بدانشیم داستان را چگونه بنویسیم، به سبک نام‌نگاری روزنا مه‌نگاری؟ وجه شباهت محتویات روزنا مه‌ها داستان‌ها را مجبور به رعایت قواعد پرداخت داستانگونه و قایل می‌کند که

فضا سازی، نشرزیبا، انتخاب جالبترین موضوع برای جلب خواننده به حادثه و... از آن جمله است. مسامتیا ذات داستان را فرا موش نمی‌کنیم، داستان - نویسان مکان محدود کردن شما رپرسونا‌ها، ساختن فضاهای خیالی و ترتیب توالی حوادث و انتخاب بهترین (بمعنی جالب‌ترین) حادثه را دارد، حساب آنکه روزنا مه‌نویس حق محدود کردن شما شخصیت‌ها را ندارد، ممکن است فضای مطلوب و خاصی از صحنه حادثه به ذهن او نیاید (که در خیال زیبا پروردستان نویسان مکان آن هست) و حوادث را نیز نمی‌توانند بر حسب خیالات خود بسازند، و ناگزیر نیز هست که بنا به کارمطبوعاتی، مطلب را در زمانی معین تحویل روزنا مه‌دهد، ما روزنا مه‌نگار می‌توانند به تکیه‌های

دلنشین و با گذشتن نکته، تا کیدوری حادثه‌ای که حتی ممکن است حادثه مرکزی را به حدی تحسنت شاع قرار دهد که عمق آن بهترا حساس شود! "هنریه خرج دهد"، نمونه‌ای می‌آوریم: روزنا مه‌نگار می‌تواند در گزارشی از بهشت زهرا، این عبارت را عمدتاً در برابر چشم هیجان خواننده قرار داد: "فوارهای خون رنگ در بهشت زهرا، توجه مرا بویژه جلب کرد" (نقل به مضمون) البته موضوع اصلی و فاجعه زرفترت یک فواره، مصنوعی که هزاران کشته‌یست که در میسان آنها، کودکیان نیز خفته‌اند، اما روزنا مه‌نگار چند شگرد را بکار گرفت: کار دیگران و تکرار شده را مکرر نکرد (اگر چنین میکرد، خواننده نیازی به مطالعه اش نمی‌دید، چرا که خود از آن آگاه بود)، فواره مصنوعی جمع خون همه، یعنی مرده‌ای به وسعت قبرستانهای ایران است، فواره علامت خون ستایشی مریدان جنایت است که به فوران آن فخر میکنند، فواره، بیجان و روح است که زده‌نش خون انسانها به هوا می‌رود و همچون غباری بی‌ارج بر زمین فرو میریزد...

موضوع سمبول سازی را میتوان با نمونه‌های دیگری بسط داد، گزارشگری که راهی روستا می‌شود، طبیعی‌ترین حرفهای او، آن چیز است که خواننده میخواند، یعنی میداند، بهداشت نیست، آب و برق هم، آسفالته‌آزروی دور رس است، قحطی است و... با اینهمه گزارشگر می‌نویسد: وقتی به ده رسیدم، مردی شیکلاش را از روی ابروان به بی‌الاسراند و نظری مجدد به گاو انداخت که مرده و پوزه اش، به حرکت بر علفهای پوسیده مانده بود.

حرفی است که تکرار نشده (لاکلاً کم‌دیده شده)، گاو است که مرد با او وداع میکند، شاید او با رها از کنار مردگان انسانی بی تفاوت گذشته است - گاو تا پایان در ذهن خواننده لانه دارد و دیگری که میتوان از خود عیارات بیافت و با به حدس در یافت، حال آنکه هر روز در کنار گوشه، گاو‌هایی می‌میرند که اگر خبرشان را در روزنا مه‌ها وریم، به استقبال تمسخر خویش رفته ایم، روشن است که ما در نمونه‌های

یاد شده باشکرده‌ای مواجیم که به کارها می‌آیند، بحث زیبا نویسی را به بیانه شکرده‌ها دنبال می‌کنیم، وجوه مشترک داستانه‌های کوتاه و مطالب روزنا مه‌ای را به اشا ره‌بیا ن کردم و حال رابطه شعرو نثر را به میان می‌آوریم، این دو در ظاهر کلامی و هنری، ملموس‌ترین رابطه‌ها را با هم دارند، البته اگر مقصودمان نثری هنرمندان و "غیر معمول" باشد، موضوع فضا سازی و به عبارت نزدیک‌ترین مقصود ما تصویرپردازی را که در این مورد نیز موضوعیت می‌یابد، تکرار نمی‌کنیم و نیز سمبول سازی و استعاره و نظیر آنچه را که تا کنون گفته‌ایم، اما در مورد نظرات نثرچند موضوع قابل تا کیداست: جنبه القائی، بازی با کلام، لطافت و صمیمیت نثر، میدانیم که نثری تمیک به هر نسبتی که از آهنگ برخوردار باشد، تا اشرا لقا شی افزونتری دارد که دولت‌آبادی نمونه برجسته آن است، ما همچنین با اندکی دقت میتوانیم باری به کلمه ببخشیم که بخودی خود چندان بیانگر آن نیستند کاری که نیما بنیادنگار آن در شعرونین فارسی است، اینجا البته بحث، به کلمه در دو حال است، آن یعنی نخست با خود کلمه و به تعبیر پیدا له رویا شسی جسم آن و در مرحله بعدی با کلمه در مقام محاسن معانی با میگرد که شکافتن آن به گفتگوهای فراتر از فرصت ما نیا زدارد، البته ما قایلیم به مرتبط سازی، ما با عبارت "سعد و خوش طالع خورشید" از شعر زمین ابتهاج آشنا شیم، در این جمله، دو چیز جالب توجه میکنند، تکرار حرف "س" و کار برد حرف "ی" بی‌س، (میتوان مدعی بود که حرف ز - س - ز و... زیباتر از ج و غیره هستند، از مقایسه‌های عربی و فارسی نیز این نتیجه‌یسا دگی حاصل میشود)، کار برد این دو آهنگ مخصوص به عبارت داده اند که در نهایت تا تیری پیچیده ترا خود کلمات مجزا بر خواننده میگذارد، بطوریکه در نخستین برخورد، ما را با یک بار معنایی غیر منتظره روبرو میسازد و بلا لاقلاً، معنای دیگر آن درسا به قرا میگرد، بطور کلی احساس می‌کنیم که این جمله نه تنها زیبا که مثبت نیز هست، حال آنکه برای توصیف یک مزاحم منفور، کلمه‌ای رساترا کلمه منفی نحس نمی‌توان یافت، توسل به شکرده‌ای از این دست در نثر نیز عملی است، مثلاً "دلبا زوبلند" در نثرین زمین آل احمد در تمامی سطور توصیفی کلیدر، موضوع دیگر صمیمیت و لطافت نثر است، نثر یداله ریائی که یک شاعر است ما به حدی زیباست که نمی‌توان از کنار آن گذشت، بهترین مثال است، روزنا مه خوانان ما، عمدتاً به دلیل نیا زده‌آگاهی از نکات گریه نثریات ما است که آنرا می‌خوانند و بلحاظ تاثیرپذیری، از نثری منت گذار، گاهل و معناد چیزی انتظار ندارند، در واقع اگر موضوعاتی نظیر

سرود ما کشته شدند، آنها رفتند که آتش به خرمن سکوت بزنند، تا بیدار رکنند، تا تحریک زندگی با شد. ما اگر هیچ نکنیم، با یاد این تحریک به زندگی را تقویت کنیم و بگوئیم که چرا آنان خون دادند و بیانا گزیرحما سه بزرگ دلاوری آنان را، هر لحظه و با در نظر داشت قدرت بسیج گر زبا نمان بیا دوخاظر مردم بیا وریم، تیا زبه تا کیدتار د که شاعری که در رثای شهیدی می سراید، نه به قصد "حسین کشان" مذهبیون، بلکه به نیا زدرونی خود پاسخ می گوید، او چا رچی نیست، بلکه بیا مآورشدا است. لذا وقتی که می سراید، درون خود را با شهیدا قسمت میکند، اما آنگاه که شعر را منتشر میکند، امری را تقویت میکند که هدف خود شهیدا بوده است، میخواد به مردم بیا ورا ندکه "خورشیدشان کجا" بوده و چه میگفته است. در اینجا، درد دل کننده به بیا مآورم بدل میشود! پیا ن سخن ما، تا کید برای پغوی است منتقدین، تحلیل گران و مقاله نویسان نیز ا مکان زبیا نویسی را دارند. آتا مورخان و تحلیل گران بسیاری میتوان یافت که بیشترین تلاشها را در این جهت به خرج داده اند. نویسندگان از این دست در اروپا و آمریکا، بر این نکته وقوف دارند که موضوعات آنان، خوانندگان کمی دارند که دلیل آن در "جدی" و "آکا دمیک بودن" خسته کننده است. خلاصه کلام اینکه نویسنده مقاله با بیا پیا ظرفیت را به نوشته اش بدهد که بتواند یک سناریوی تلویزیونی از آن ساخت و بتواند نه تنها برای محتوی بلکه برای خود نثر هم به مطالب چند راه آن نشست.

ما زندگانی - نوا مبر ۸۸

قربانیا نیا ن...

از صفحه ۳

قا چاق مواد مخدر است، از میان برداشتن زمینه اجتماع پیدا می آید. نه "اعدام" و تخریب سر-پناه و محرومین جا مبه.

برچیدن سودورزی، برچیدن نظام سرمایه داری، اساسی ترین گام در جهت حل این معضل است، چرا که جدا از حذف "کله گنده ها" که امر قاچاق مسود مخدر را هدایت میکنند، با از میان رفتن بیگاری، فقر، فرهنگ مومبانی شده اسلامی که فرهنگ سرگ و ابتذال است و... زمینه برای گرایش بسوی اعتیاد از میان خواهد رفت. بنا بر این تنها و یگان راه - حل روشن، در نخستین گام، سرنگونی جمهوری اسلامی است که تمامی ویژگی های گفته شده را دارد. در نخستین گام می باید عامل اصلی بروز این پدیده شوم را از میان برداشت، یعنی رژیم فقه را.

نه! تا وقتی...

از صفحه ۶

سر حال باشی.

از قول من به حسن بکواتوقت که برای سفر به (۰۰۰) با شوهرم خدا حافظی میکردم گفته بودی زیر پیراهنش را که بوی تنش را میدهد با خود ببرم، بگو که حالا زیر پیراهن های بسیاری دارم که تنها یا دگا ربوی تن عزیزانمان است و آنها را در همه جا با خود میبرم و بیا آنها میبوشیدمان تا بر طرف کننده دستنگیمان باشد.

قربانت خواهر کوچکت (۰۰۰)

ساعت یازده شب... آذر ماه

میشوند، بر این اساس طبیعی است که بگوئیم چون روزنامه ای همه خبرها نیست، پس جای همه نوع وصف خبر، یعنی نشر نیست.

از سوی دیگر، حوادتی که ما شرح میدهیم، ما هیئت و بلحاظ شکل وقوع یکسان نیستند. بلکه حادسه ممکن است مشبث با شویبنا گزیر قلم ما در جهت توصیف آن، نه فقط آنجا وظیفه مطبوعا تسی بلکه داده دین می کنند. در مورد یک حادسه منفی چون اختلاف میان دودسته زکارگران بر سر بای فو تبال در روزی که کارخانه را به اعتراض تعطیل کرده اند، و حوادث معمولی، قلم ما را خود را نمی رود، بلکه به تناسب ما هیئت حوادث، لحن و طنین ویژه می یابد. از نظر شکل وقوع حوادث، مثالها می میزنیم، این بخش مهمترین حرف ما است، فیلمی بود که در آن پارتیزان دختری در لبه پرتگاه هوا پیمای جنگنده قرار داشت. صدای اصلی فیلم، بنحوی که انتظار میرفت، شبن و فریاد داشت که: بیا، بیا... اما صدای مترجم طوری بود که در قلم ما یک قدمی به معشوقش در دشت خلوت و بانفس محبوس میگوید: بیا!

بی شرح قضا یا پیدا است که حوادث آنطور که ما به استقبالش، بلحنی که قبلا آماده کرده ایم، می رویم، رخ نمی دهند بلکه ممکن است قلم ما را متاثر، هیجان، مایوس، عاطفی، حماسی، رمانتیک کنند. وقتی ما به مشاهده میرویم، در ذهن مسامتا و بی رویی ایجاد میشود و تداومی هائی را در ما زنده میکند. خبرنگاری با جسدی که خنجر از پشت او گذر کرده و بر او میشود، در ذهن او، تصویر پرنده ای با تیغی به سینه خسته میشود که گرا و همان را ببورد و لحن اجتنابنا پذیر تراژیک را به آن بدهد، مطلبی موثر خواهد شد. اما او قبلا به توصیف حماسی در روزنامه ها با عادت کرده و از قبل این کلمات را با خود برده و با میداننده که در صورت نوشتن به شیوه ای که در او تداومی شده، بی مهربی هیئت تحریریه معتاد به شرح افتاده از برمی انگیزد. باید هر آنچه که هنری و با محتوی است، حتی اگر نوسان، چه حماسی و تراژیک و چه عاطفی، پذیرفته شود.

در حالت اغراق مثلا می نویسیم: اعتصاب شکوه مند کارگران، کالبدکاران را در مسوج تکاندنهایش لرزاند در صورتیکه خواننده تا پیا ن گزارش از اعتصابی دوساعتی که فرجام آن، پیروزی دراز دنیا دریا لی به دست مزدپس از آن بشکستن زدن کارگزارانی باشد که از فقر خوشحالی نمی دانند که به جمع نما زجما عت می پیوندند، آنگاه شود، حقدار در روزنامه ما را مجا له کند.

در نمونه تفریط و مسامحه بویژه دچار نقص

هستیم. می گوئیم شهید است و زندگی تا ماهی دارد و خدا کشر چند صفت تکرار شده را می نویسیم. در صورتیکه حماسه جان داند و او طلبانه انسانهای عاشق زیستن، باری از تعهد بردوشان میگذارد که با یسد انجا مدیم، البته که حیات تا نای وجود ندارد و درود سرود ما "روح" شهیدا را شاد نخواهد کرد. با اینهمه حقیقت دیگری نیز هست و آن خود هدف شهید است. رفقای شهید به بغا طریقه و نه نیز برای درود و

تشکیل حزب طبقه کارگر، اختلافها، مسائل مهم سازمانها و جامعه در بین نبود، روزنامه های ما کلا به وور شکستگی همه جا نیه مبتلا میشدند. نشر عصبی و جنجال گونه، دکتر شریعتی ابتدا به درد گزارش نویسی نمی خورد، اما همانگونه که گفتیم روپاشی، میدان داری پذیرفته شده است، گسزارش "فرزندان فراموش شده" خدا "نیز که به نقل از اشترن" در پیا مکارگر چاپ شده، نمونه جالب توجهی است. برای حمید تنها دوستها نمان وجود دارد، آنها می که با سپورت دارند و آنها می که ندارند. حمید جز و آدمهای بدون با سپورت است.

این مثال، بیان کل مقصود ما تا بدینجا است: تکیه روی با سپورت و اهمیت آن در نظر انسانها، نظیر همان گاو که روستای بر مزارش ایستاده، صمیمت نثر، بیان شمرده شمرده و عبارات مجزا بی-آنکه به "و" نیا زداشته و نفس گیر شود. در "اشترن" همچنین آمده "برای هزاران جوان ایرانی، استانبول ایستگاه بین راه فرار است، آنها به استانبول قاچاق میشوند، همچنانکه از استانبول نیز راجع داده میشوند".

این متن را میتوان برای یک سناریوی مؤثر تلویزیونی نیز بسط دو عملی کرد، اما مقالات اعلامیه گونه "بزن طبال بر طبل خوش منظر" ما، همانطور که گفتیم، تنها به نیاز ما در آگاهی یافتن از نظرات فلان گروه پاسخ میگویند و...

تنوع و تناسب

نثر روزنامه های فارسی اگر تنوعی دارد، محدود به دوزبان "نامه ای" و حماسی است که از حوادث خونین و رشادتهای دهه ۵۰ با خود دارد. آن نیز، اما به قلم روشنفکران مبارزان دوره است. اما این نواوری هم، از فرط تکرار و درجا زدن، کهنه شده است. بطوریکه نویسندگان طیف فدا شیی، در حال و هوای آن سالها و سال ۵۸ می نویسنند، شریات اکثریت مملعه ای از آن و از نثرشده ای-ها نیست که انگار به عادت همزیستی برگرفته اند، نثر جیغ و دادی و بی بهره از اندک تحول مجاهدین نیز پیر شده بی آنکه عوض شده باشد، نثر حماسی شریات حزب توده هنوز تقلید از قلم مهرگان، آنهم در تقلید ناموفق آنست و بقیه نیز تعریفی ندارند. روزنامه نگاران فارسی تا حدی به نثرهای جا افتاده دوگانه معتاد شده اند که خواننده به هنگام مطالعه احساس میکند که تنها با یک نویسنده در نثرشده ای روبروست. تا کید می کنیم که حماسه - سراسری و حماسه نگاری جز والاترین هنر است، اما بشرطی که به تنها شیوه نگارش ما مبدل نشود.

اگر در صدم جمع بندی از گفته های این قسمت - تنوع و تناسب - برآئیم، این خواهد بود:

اساسا با خلا روبرو شویم و دوم، اگر موردی هست علاوه بر تکراری بودن که شاعر کردیم، دچار نقص افراط و تفریط است. این موضوع را تشریح می - کنیم.

از میان همه حوادث و موضوعات مورد مشاهده ما، تنها معدودی برای چاپ در روزنامه انتخاب

لندن -

تظاهرات ایستاده علیه اعدام زندانیان سیاسی



● عکسی را که ملاحظه می کنید، مربوط به تظاهرات ایستاده علیه اعدام های دسته جمعی زندانیان

سیاسی است که به دعوت کانون ایرانیان لندن روز ۱۶ دسامبر در این شهر برگزار گردید.

تظاهرات بر علیه شکنجه و اعدام

● مونستر - بدعوت جمعی از دانشجویان و پناهندگان سیاسی ایرانی - روز جمعه ۹ دسامبر بیش از ۷۰ نفر در مرکز این شهر اجتماع کردند تا صدای اعتراض خویش را بر علیه موج شکنجه و اعدام و کشتار زندانیان سیاسی، به گوش جهان بیاورند. این آکسیون که از ساعت ۵ تا ۷ بعد از ظهر ادامه داشت مورد استقبال پرشور افکار عمومی قرار گرفت.

در پایان تظاهرات تعدادی عناصر نشو و نما شایسته با شعارهای ضدخارجی قصد برهم زدن تظاهرات را داشتند که با اعتراض مردم و دخالت پلیس، این اعتراض با موفقیت پایان پذیرفت. روز پنجشنبه ۲۲ دسامبر همچنین بیش از ۸۰ نفر ایرانی که تعدادی آلمانی و ترک نیز همراه آنان بودند، با یک راهپیمایی موفقیت آمیز در چند خیابان مونستر، با سردادن شعارهایی بر علیه شکنجه و اعدام، خواستار آزادی زندانیان سیاسی گردیدند. از این راهپیمایی تعدادی از سازمانهای آلمانی نیز پشتیبانی و همبستگی خویش را اعلام داشتند.

اعتصاب غذا علیه قتل اعدام زندانیان سیاسی

تحصن

غذا در روزهای ۵-۶-۷ و از شنبه مقابل سازمان ملل، مقابل ساختمان روزنامه Independent در میدان ترافالگا که شلوغ ترین و مشهورترین میدان لندن است برگزار گردید.

● کمیته موقت دفاع از زندانیان سیاسی ایران "و کمیته" علیه اعدام های سیاسی در ایران" در شهر لندن اقدام به برگزاری یک اعتصاب غذای سه روزه کردند. این اعتصاب

سوئد - استکهلم: خودسوزی یک زن و شوهر ایرانی

گیری کردند. به آنها قول داده شد که پرونده شان مجدداً مورد بررسی قرار گیرد. در سال گذشته این چندمین بار است که پناهندگان از ملیت های مختلف بخاطر دریافت جواب رد تلاش میکنند به زندگی خود ادامه دهند. دولت با صلاح سوسیال دمکرات! سوئد با نقض قوانین حقوق بشر مسئول جان آنهاست.

● روز شنبه ۲۷ دسامبر یک زن و شوهر ایرانی که پس از مدت ها انتظار برای دریافت قبولی پناهندگی خود از دولت سوئد با جواب رد روبرو شده بودند، در مقابل دادگستری استکهلم با ریختن بنزین بر روی خود، خود را آتش زدند. مردم و سایرین پلیس که شاهد ما جرا بودند، بلافاصله آنان را به بیمارستان منتقل کرده و از مرگ شان جلوگیری

سوئد - گوتنبرگ: "حما خون را در ایران متوقف کنید"

همچنین خواستار اعزام هیات هایی از سوی مراجع حقوق بشر برای بازدید از زندانیان ایرانی و قطع اعدام و شکنجه شده بود، پایان پذیرفت. این راهپیمایی بدعوت کمیته موقت برگزاری تظاهرات دعوت شده بود.

انگاس این تظاهرات در روزنامه های سوئد:

روزنامه Gp و روزنامه D.N در شماره های ۲۴ دسامبر خود خبر تظاهرات و تعداد شرکت کنندگان را آمده و نفرین کرده و خواستهای اساسی قطعنامه تظاهرات مبنی بر قطع شکنجه و اعدام و اعزام هیات های بازرسی به ایران را درج کرده اند. روزنامه Gp عکسی از تظاهرات و روزنامه "پرولتار" ارگان حزب کمونیست ما رکسیست - لنینیست انقلابی سوئد با چاپ آفیش تظاهرات در ارگان سراسری خود از مردم مترقی سوئد برای شرکت در تظاهرات دعوت کرده بود.

● تظاهرات علیه قتل اعدام زندانیان سیاسی در

ایران: روز جمعه ۲۳ دسامبر ساعت ۳/۵ بعد از ظهر گروهی از کودکان ایرانی در حالیکه عکسهای از شهدای قهرمان خلق، پدران، برادران و خواهران خود را محکم در آغوش گرفته بودند در صف جلوسها تظاهرات کردند. این آرزوی خونخوا را سلامی را هیمائی خود را در شهر گوتنبرگ سوئد آغاز کردند. شعارهای "کشتارها را در ایران متوقف کنید"، "زندانی سیاسی آزاد بگرد" و "مرگ بر جمهوری اسلامی" یکی پس از دیگری فریادهای رسا از حلقوم جمعیت و کودکان در فضای شهر طنین می انداخت و عابریین را که شهیدان تحت تاثیر قرار گرفته بودند به آوازه های و همدردی وامی داشت. تظاهرات یا قطعنامه ای که خواستار آزادی زندانیان سیاسی و قطع شکنجه و اعدام زندانیان

● در روز جمعه ۲۴ دسامبر، تعداد بیش از ۳۰ نفر پناهنده ایرانی، به ابتکار کمیته دفاع از زندانیان سیاسی - اسکون در محل تلویزیون شهر مالمو، مرکز استان تحصن کردند و خواستار انعکاس اخبار کشتارها در زندانیان جمهوری اسلامی شدند. این عده که از شهرهای مالمو، لوما، لوند، کمپ موسیبا و غیره آمده بودند، با درست گرفتن شعارهایی چون "از زندانیان سیاسی دفاع کنیم، مرگ بر خمینی"، اعدامها را متوقف کنید" از ساعت صبح تا هنگام بسته شدن محل به تحصن خود ادامه دادند و طی آن اعلامیه ها و اسنادی از اسامی اعدام شدگان را بین کارکنان سوئدی توزیع کردند. مسئولین تلویزیون پس از تماس با تلویزیون استکهلم در یافتن جواب منفی آنها تا آخرین لحظه نیز با درخواست پناهندگان موافقت نکردند. متحصنین با پایان دادن به اقدامات موفق خود، تصمیم گرفتند که در موعد دیگری تاریدن به خواستهای خود، آثار گرازی کنند. سوئد یک سال دمکراسی سوئد که فقط در نمایش و بخش موضوعات پیش پا افتاده مجاز است، حاضر نیست به تقاضای یکسان در میان آنها بیستگان اعدام شدگان و زندانیان سیاسی نیز وجود دارند، پاسخ مثبت دهد.

با کمک های مالی خود

سازمان را در امر مبارزه

انقلابی یاری رسانید

اقرار به اعدا مخالفین

کارگاههای صنعتی روستائی

در سطح کشور

در نتیجه بدست آمده از شماری تعداد کارگاههای صنعتی روستائی در سطح کشور که در خرداد و تیرماه سال جاری صورت گرفته است اعلام شد که با مراجعه به ۱۳۹ هزار و ۶۸۰ کارگاه در ۲۵ هزار و ۳۳۴ آبادی کشور، ۸۸ هزار و ۹۹۰ کارگاه که فعالیت آنها صنعتی تشخیص داده شده اما رگبری به عمل آمده است، از مجموع این تعداد ۲۳۰ هزار و ۴۰۰ کارگاه دارای صنعت خانگی (عمدتا قالیبافی) بوده اند. طبق این بررسی بیشترین تعداد کارگاههای مورد مراجعه، استان خراسان با ۳۲ هزار و ۶۷۰ کارگاه، اصفهان با ۱۵ هزار و ۳۹۸ کارگاه و آذربایجان شرقی با ۱۲ هزار و ۷۷۴ کارگاه بوده اند و کمترین تعداد استان ایلام با ۶۴۵ کارگاه، کهکیلویه و بویراحمد ۶۸۴ و بوشهر را با ۷۶۱ کارگاه بوده است.

طبق همین آمار ۶۷ درصد کل کارگاههای مورد مراجعه در چند استان خراسان، اصفهان، آذربایجان شرقی، تهران و مازندران مینباشند.

چند خبر کوتاه

در دیدار سفیر ایران در پاريس با وزیر امور خارجه فرانسه "جهت گسترش و تعمیق هر چه بیشتر روابط دو کشور" قرار شد وزیر امور خارجه فرانسه در آینده نزدیک از ایران دیدار کند. این سفر بدنبال سفر گسترده وزیر خارجه آلمان که در ماه گذشته از ایران صورت گرفت، صورت می پذیرد.

خانم ابرئیس جمهور رژیم در جلسه شورای ادا ریاستان فارس آنان را به وحدت و برادری فراخواند و "آنان خواست با یکنا کردن اختلافات در جهت سازندگی و خدمت به مردم کامبردارند" وی در ادامه حرفهایش گفت "در این استان اختلافات در بدنه مردم و دشمنان هم رسوخ کرده است، نباید نظرات خطی و سیاسی را در تصمیم گیریها دخالت دهید و اصولا افرادی را که تفرقه ایجاد می کنند، راه ندهید".

ادامه از صفحه ۹

فاجعه آموزش و پرورش در رژیم فقها

پرورش نا مبردر که برده خوران ایرانی اعمال میشود. تبلیغ برای ترک تحصیل، شوهر داری و تشویق به کنج خانه پنهان بردن زنیاستهای جاری رژیم است که حداقل میتوان در این مورد نا مبرد و در این راستا است که با بدافزار عقیدتی و فرهنگی برپیسروان مذاهب و خلقهای دیگر نیز نا مبردر که خود حدیثی مفصلتر ندارد.

افراد نه تنها اصلاح نشدند بلکه از طرق مختلف در زندان دست به تحریکاتی زدند و مناد خود را با نظام به اثبات رسانندند "کیهان" (۲۰ آذر ۶۷). این اقرار در صورتی اعلام می شود که قبلاها شمر فرستجانی و حبیبی وزیر دادگستری رژیم در مصاحبه ها بی جداگانه متکررا اعدا مخالفین در جمهوری اسلامی شده بودند.

جمهوری اسلامی، صنایع و سلاح های شیمیائی

اروپائی از جمله شرکت های فرانسوی در رابطه با راه اندازی این کارخانه به جمهوری اسلامی کمک میکنند، اما نقش اساسی را دولت آلمان غربی و شرکت مذکور دارد.

جالب توجه تر اینکه، این کارخانه، کمترین نقشی در آن سبب کشتار انسان ها و صدمات دیگر میشود در مرکز شهر صنعتی البرز ساخته شده است، که در صورت بروز نقشی فنی کشتار می اها لی محل را سبب خواهد شد. فاجعه ای که در "یوبال" هند نیز نا هت آن بودیم.

ایران و ترکیه: توافق بر سر مخالفین دورژیم

ایرانی به مقامات ایران نموده است. طبیعی است با طرح این مسئله با مقامات ایرانی و جلب توافق آنان به اقدام متقابل در آینه با بدشا هداستردا وسیع آوارگان ایرانی که در ترکیه زندگی می کنند، به مقامات ایسرا ن بود.

موفقیت بزرگ رژیم!

برادران از درب عقب سوار رویا ده میشوند. اختصاصی دادن درب جلوه خانمها در این مورد لایب برای آنست که کسی نتواند حقوق زنان در رژیم جمهوری اسلامی پایمال میشود. از آن مهمتر آنکه "میله ای کثوئی در راهرو طبقه پائین وجود دارد که با توجه به کثرت مسافران خواهر و یاراد قابل انتقال است. جل الخالق از اینهمه ابتکار و نبوغ برای حل مشکلات مردم! در عین حال رئیس شرکت واحد "از عموم شهروندان تهرانی تقاضا کرد جهت انجام این امر مهم... هم کاری کنند".

ارائه بودجه سال ۱۳۶۸ به مجلس

عمرانی تشکیل می دهد. در این بودجه سهم درآمدهای مالیاتی نسبت به کل درآمدهای بودجه کشور، نسبت به سال قبل ۱۱ درصد افزایش یافته است و ۴۸/۲ درصد از کل درآمدهای بودجه را مالیات های مستقیم و غیر مستقیم تشکیل می دهد.

سراجا مدربییها تکذیب وانکار اعدا مخالفین، موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی قضا بی رژیم در مصاحبه ای اعلام داشت که "... افراد زیادی از آنها محاکمه شده بودند و حکمشان تایید شده بود اما به خاطر و اال عادی و این که تا آخرین مرحله فرصت توبه و بازگشت به آنها داده میشود، اجرای حکم به تعویق می افتد. اما متاسفانه این

جمهوری اسلامی به کمک دولت دست راستی آلمان غربی و شرکت مهندسی IJUGI، در آستانه راه اندازی کارخانه عظیم ساخت "سوموگشا و رزی" تحت نام "شرکت ملی شیمی کشاورزی" در شهر صنعتی البرز (شهر صنعتی قزوین) میباشد. خط تولید این کارخانه به سهولت در راستای تولید سلاح های شیمیائی قرار خواهد گرفت و از هم اکنون نیز مسئولین جمهوری اسلامی ظرفیت کارخانه برای ساختن سلاح های شیمیائی را مورد توجه قرار داده اند.

علاوه بر شرکت لورگی برخی از شرکت های

در بدو رسفیر جدید ترکیه با محتشمی وزیر کشور رژیم خمینی، دو طرف با توجه به "گسترده گی حرکت قاچاقچیان و مخالفین دو کشور در مرزهای دو کشور"، خواستار هماهنگی های لازم بینسرا ای ایجا ده رجه بیشترا منیت در مرزها "شدند، دولت ترکیه که پیشینا ده هنده این طرح است، طی سال گذشته چندین بار اقدام به تحویل آوارگان

بمحمد الله رژیم خمینی از برکت نبوغ و ابداعات فوق تصویریک موفقیت دیگر دست یافت و موفق شد "طرح جداسازی خواهان و برادران" را در بعضی خطوط اجرا نماید! ولی الله چه پور مدبیر عامل شرکت واحد توبوسرانی تهران در مصاحبه ای با کیهان بنجم آذر ماه گفت: "بنا به تقاضای جمع کثیری از شهروندان تهرانی و اظهار رضایت مسافرین به خط اتوبوسرانی جنوبی شهر که طرح جداسازی خواهان و برادران در آنها اجرا شده است این طرح در کلیه اتوبوسهای دو طبقه نیز اجرا میشود... خواهان از درب جلوا توبوس و

موسوی نخست وزیر رژیم لایحه بودجه سال ۱۳۶۸ کشور را با زدهم دیماه به مجلس ارائه داد. طبق این لایحه بودجه عمومی برای سال آینده ۳۸۵ میلیارد و ۶۱۰ میلیون تومان پیش بینی شده است که ۳۵۰ میلیارد و ۹۰۰ میلیون تومان آن را هزینه های جاری و ۸۰ میلیارد و ۵۲۰ میلیون تومان آن را هزینه های



از صفحه ۱۶

نیمه شا مردم

به زعم نیمه "شا نکه با هنر مشغول است با زندگی مشغول است" (۶) و "شا عرجم جهان و چشم ایسن زندگی است و آن را روشنتر می‌دارد" (۷)

نیمه شاعری در کنایه مردم

"شا عربودن یعنی همه کس بودن، به جای همه کس ن فکر کردن و رنج آوردن در دل همه کس و همه چیز بودن و با زبان حال همه کس و همه چیز حرف زدن، زبان کومه‌ها بی که گا و با نهیسا آنرا خالی و خلوت گذاشته و رفته‌اند، زبان درختها، درختی که تنها در دانه کوهی قرار گرفته زبان تمیزها و نا تمیزها، آنها بی که زهر راه مانده به آنها هوش و کفایتی داده نشده... (۸)"

نیمه در خانه نواده ای روشن فکر رشد یافت. با آموختن زبان فرانسه در کلاس جنگ جهانی اول دنیای وسیعتری به رویش گشوده می‌شود. او حوادث جهان را بدقت دنبال می‌کند و بسبب مطالعه فرهنگ و هنر جهانی کشیده می‌شود. برادرش، لادین از فعالین حزب عدالت بیودو همینجا کافیاست که او جایگاه واقعی خویش را با زیاده و اوایل در جواب نامه برادرش که در شوری بر می‌برد و وی را دعوت به فعالیت بسا حزب نموده بودند نوشت "هر قدر قلب عاشق من بسبب جمعیت نزدیک شود زندگی کم کم مطبوعیت و قشنگی خود را کم می‌کند"، "من هرگز از نواز عزیز خود را به یانه چیزهای بیپوده نمی‌دهم و قلب خود را که به قیمت کائنات تمام شده تسلیم جمعیت نمی‌کنم" (۹) ولی همسویس از ده سال به آنجا می‌رسد که با خواندن کتاب "معرفه الروح" آرا نی، "صدای آشنا"ی خویش را یافته و او را "هم فکر" خویش می‌یابد و در نامه‌ای خطاب به وی با عنوان "رفیق من" مطرح می‌کند که "شما می‌توانید در تاسیس حیات جدید ایدئولوژی ایران کمک بکنید و در این اقدام خودتان مثل بسک پیشرو باشید" و با آن آوری می‌شود که او زهم اکنون در بس این تفکر می‌تواند "سیمای یک روز خالی را در نظر بگیرد" (۱۰). از "نا قوس" انقلاب اکتبر به وجد می‌آید و در جواب آل احمد که او را به علت امضاء پای اعلامیه ملخ "دوست پیر شده" ملقب کرده اند و با نام مستعار "گدخدا رستم" از او انتقاد می‌کند می‌گوید "دوست جوان من شما را به هر لباسی که در بیا شید می‌شناسم، چرا خودتان را از زمین پنهان می‌دارید و بوقلمونها را پیش انداخته می‌خواهید به من بگوئید که خدا رستم هستی دلی شما او نیستید من میدانم شما جلال آل احمد هستی که به این صورت در آمده‌اید". نیمه در این نامه که دو ماه قبل از کودتای ۲۸ مرداد نوشته شده، در علت امضاء خویش می‌گوید "من مثل عنکبوت وقوع طوفان را حس کرده، به تمسیر تا رهای خود می‌پردازم... ضروری تر از همه چیز زندگی کردن است. دلم به شاخه های نسترنی می‌سوزد که تازه گل سفید داده و سربسته دیوار اطراف من گذاشته اند. می‌ترسم دل‌های نسترن مرا طوفان از زمین ببرد" (۱۱). و به آل احمد خنجره می‌گیرد که چطور "از رنجی که می‌بریم" به این فکسر رسیده است.

پیش‌بینی نیمه درست از آب درآمد، طوفان از

در صفحه ۷

نقدتسا تر: نگاهی به نمایشنا مه برزخ

در مقاطع متفاوت و خصوصاً در شرایط خفان به آن نیا زدا رند و حتی برای آن می‌جنگند تا از هنر روزنه‌ای برای فعالیت خود استفاده کنند. خریدی نیست که در قطب مقابل بورژوازی، ما رکیستها قرار دارند که با پرچی سرخ در راهی خونین گسام بر می‌دارند. انتخاب پرچم تاریخی اگر بمعنای چپ مسخ شده باشد بمعنای چپ واقعی، با زیبا بد توجه داشت که حتی در طول تاریخ این چپ مسخ شده نیز که سر تا را زفا کاربها و دلاوریهاست، خیانت حزبی و با سازمانی هرگز بمعنای تردید به مبارزه کل انقلاب بیون نیست و نمی‌توان از رنگ زرد (رنگ نارنجی ترکیب رنگ قرمز و زرد می‌باشد) که مانده دلگسک مفهومی منفی را در برای بیان هویت چپ امروز استفاده کرد. اگر ما به سازمانهای سیاسی که امروز در طیف چپ قرار دارند نگاه کنیم، بی تردید همه آنها را یکسان نخواهیم دید و هستند سازمانهایی که جنگیدند و اشتباه کردند و با تمامی اشتباهات خود، به قصد فریب مردم را داشتند و نه از مبارزه سخت خود دست کشیدند. اگر "پیا میران خدا" را کنار بگذاریم و با چشمانی بی‌زبانه تاریخ نگاه کنیم، هیچ حزب و سازمانی که بدون اشتباه و انقلابی راهبری کرده باشد نخواهیم یافت و اگر بی‌بیریم که بسیاری رسیدن به اهداف بزرگ نیا زبانه برنا مه و کار بی وقفه می‌باشد، خواهیم پذیرفت که در این راه ما شناخته شده برای هر سازمانی امکان اشتباه وجود دارد، در نتیجه این سوال مطرح می‌شود که آیا هیچ سازمانی در جهت رفع اشتباهات خود نمی‌کوشد و با بدی چون و چسرا همه را کنار گذاشت؟

پاسخ منفی است و در این صورت علامت سوال نمایشنا مه خود در بر علامت سوالی دیگر قرار می‌گیرد، آیا توده‌های مردم بدون وحدت و تشکیلات می‌توانند به راهی برسند؟ با زهم پاسخ منفی است و در این صورت نیا دیدن انتظار خدایان را از سازمانهای سیاسی داشت. پس باید بدون پیشداوری به بازنگری مجدد سازمانها پرداخت و آن سازمانی را که در مجموع با برنا مه‌ای روشن با همه اشتباهات گذشته خود در راه‌ها راهی توده‌های مردم مبارزه میکند، یاری کرد و در حقیقت خود را از برزخ تردیدها رها ساخت.

این نمایشنا مه با مجموعه نکات مثبتی که در کار رنورولیا و دکور موسیقی و نیز فرم جال لب سمبولیکش داشت، میتوانست با استفاده از کلمات ساده و روشن بجای دیالوگهای سنگین و نامفهوم، از ایجاد فضای خسته کننده آن جلوگیری کند و بسا عدم تنگی تاریخ مبارزات گذشته و هدایت به سمت آینده‌ای روشن از مزیک اثر اجتماعی - سیاسی فرا تر رفته و به یک اثر هنری ارزشمند تبدیل شود.

نمایشنا مه برزخ، کاری گروهی از گروه‌تسا تر لاهوتی در تاریخ ۶ و ۷ نوامبر در سالن تئاتر دانشگاه فرانکفورت - موزه زینکنبرگ به کارگردانی خانم ه. ترابی به اجرا درآمد که در مجموع دو اجرا تعداد تماشاگران به صد تن رسید. نمایشنا مه با حضور دولگک بعنوان نمایندگان سمبولیک مردم و سازمانهای سیاسی آغاز شد که با زیک - سران را موسیقی عالی و ریتمیک آقای پرهام همراهی میکرد. نور و طراحی لباس و دکور خوب و موضوع نمایشنامه بررسی وضع سیاسی ایران و روابط سازمانهای سیاسی با یکدیگر بود. درست چپ صحنه سنگری بسا پرچم تاریخی (نماینده سمبولیک نیروهای چپ) و درست راست صحنه سنگری با پرچم آبی روشن که بر روی آن کلمه آزادی نوشته شده بود (نماینده سمبولیک نیروهای راست) و در وسط صحنه علامت بزرگ سوال قرار داشت که از ابتدا تا انتهای نمایشنا مه ثلاث دولگک برای یافتن پاسخی مناسب به این سوال بود که آن نیز به عهد نمایشنا گرمان گذاشته شد.

اولین سوال برای هر بیننده حضور دولگک بعنوان نمایندگان مردم و سازمانهای سیاسی بود. آیا انتخاب دولگک حتی بطور سمبولیک بعنوان نمایندگان مردم و سازمانهای سیاسی، معنایی جز تمسخر آنها نداشت؟ البته نیا دیدن موث کسود که دولگک ها انسانهای شریفی هستند که از تمام طول زندگی خود برای شادی دیگران زحمت می‌کشند، اما انسانها دلگک نیستند. اگر بی‌بیریم که مردم ما اساساً دیدی منفی به دولگک ها دارند و با حداقل میتوان گفت که تا امروز کلمه دلگک در نزد مردم ما تداعی کننده جنبه منفی یک موضوع بوده است یا بیدار زمسولهای دیگری که در میان مردم ما مفهومی مثبت دارند استفاده کرد. آیا بدون توجه به فرهنگ موجود در یک کشور که فرهنگی - هنری که تسا تربختی از آن است میتوانند نقش سازنده خود را ایفا کنند؟ آیا میتوان تصور کرد که با تمسخر گاو که مورد احترام بسیاری از مردم هند است، میتوان مستقیماً به آن دسته از مردم هند نزدیک شد و در جهت رشد آنها تلاش کرد؟ بی تردید شیوه‌های دیگری وجود دارد که میتوان آنها را بکار گرفت. سازمانهای سیاسی هر یک نمایندگان بخشی از مردم می‌باشند که منافع آنها را نمایندگی میکنند. سازمانهای سیاسی با توجه به جایگاه خود در اجتماع گاه توده‌ها را به بازی گرفته‌اند. ولی این بمعنای دلگک بودن آنها نیست، جریانات راست که در اشکال گوناگون منافع بورژوازی را حفظ می‌کنند، بر کار خود نقش که در صحنه سیاسی دارند آگاهند، اگر آنها با پرچم آزادی به میدان می‌آیند و به سرکوب توده‌ها می‌پردازند، این بمعنای ردی چون و چسرا آزادی بورژوازی نیست، چرا که چپها

بیانیه انشعاب از سازمان اکثریت

همراه با

پلاتفرم ایدئولوژیک - سیاسی ما

دی ماه ۶۷

توضیح

هیئت تحریریه

در هفته‌های اخیر از سوی تعدادی از کادرها، اعضاء و فعالین سازمان اکثریت جزوه‌ای در خارج از کشور انتشار یافته که از یک انشعاب در این سازمان خبر میدهد. جزوه مذکور که حاوی دو مطلب یکی، "بیانیه انشعاب" و دیگری، "پلاتفرم ایدئولوژیک سیاسی منشعبین" میباشد، بخوبی دیدگاهها و مواضع کمونیستی منشعبین را بیان میدارند و نشان میدهند که این انشعاب برخلاف انشعابات تاکنونی در این سازمان از موضعی فرقه‌ای و لیبرالی نبوده و انشعاب کنندگان پس

از یک مبارزه سخت با انحرفات رفورمیستی کهن و مبارزه علیه گرایشات تازه‌ی سوسیال دموکراتیک به حقیقت مواضع کمونیستی یقین حاصل کرده‌اند. منشعبین در همان بیانیه به اشتراک نظر حول مبانی ایدئولوژیک با سازمان ما صراحت داده‌اند و همبستگی خویش را با ما برای ادامه مبارزه علیه بینش توده‌ای و شعارهای ضدینش سوسیال دموکراتیک در جهت تقویت جنبش کمونیستی اعلام داشته‌اند. ما ضمن ابراز خرسندی از اقدام قاطعانه این رفقا در گستاخ از رفورمیسم توده‌ای و سوسیال دموکراسی، برای اطلاع خوانندگان قسمت‌هایی از این بیانیه را در اینجا درج میکنیم و ما مطالعه کامل این جزوه را به همه فعالین جنبش پیشنهاد میکنیم.

جدی رخ نمود

خطاب به نیروهای صادق و انقلابی سازمان اکثریت

رفقا!

لحظه‌ای تصمیم قطعی فرارسیده است. اوضاع و احوال سیاسی کشور، مسائل و همچنین وظایف مبرم و حاد جنبش کمونیستی و همانا رسالت این جنبش در مجموعه جنبش انقلابی توده‌های انشعاب از سیاست، ایدئولوژی و تشکیلات سازمان اکثریت را به امری قطعی و بلادرنگ بدل کرده است. ما امضا کنندگان این بیانیه با احساس مسئولیت انقلابی خود نه تنها تصمیم قاطع و انقلابی گسست از تشکیلات اپورتونیستی سازمان را با عزمی جزم اعلام میکنیم، بلکه متقابلاً از همه نیروهای صادق و انقلابی درون سازمان میخواهیم که با پیوستن خود به این حرکت رادیکال، جنبش کمونیستی اصیل را در برابر انحرفات رنگارنگ طیف توده‌ای و راست تقویت کنند.

رفقا!

در شرایطی که اوضاع حاد و بحرانی کشور، وظایف عظیمی را در برابر جنبش کمونیستی نهاده، سازمان اکثریت غرق در بحرانی حاد و فراگیر است. این بحران از حیث دامنه و ابعاد در کل تاریخ فعالیت سازمان بی سابقه است و فعالیت سازمان را از اساس و بنیاد مختل ساخته است. شرایط و کیفیت پیدایی و نضج این بحران در تصمیم قاطع گسست ما از تشکیلات اکثریت، تعیین کننده می‌باشد. از این رو با جمال مواضع خود را پیرامون شرایط پیدایی، پیشرفت و نضج این بحران در چند محور زیر بیان میکنیم:

۱- بحران و خط‌مشی و سیاست رفورمیستی

زمینه‌های بحران سازمان اکثریت، پس از عیان شدن شکست فاجعه بار برنامه و خط‌مشی "شکوفایی جمهوری اسلامی" از فردای "اعترافات" سرل حزب توده شکل گرفت و از آن پس بنحوی فزاینده کل پیکر سازمان را در بر گرفت. این بحران در مراحل نخستین پیدایش خود، اساساً حول سیاست و خط‌مشی فاجعه‌بار دفاع و حمایت از رژیم جمهوری اسلامی متمرکز شده بود. تضاد واقعی بین سیاست و خط‌مشی رفورمیستی دفاع از جمهوری اسلامی و ماهیت عمیقاً ارتجاعی و ضد خلقی رژیم، از همان آغاز امکان واقعی بروز بحران را به همراه داشت. بحران اکثریت از این حیث با بحران حزب توده و تمام طیف توده‌های مشابهت کامل دارد. پس از در هم شکسته شدن "دگم‌های" راه رشد غیر سرمایه‌داری و دموکراسیهای انقلابی، ملی و... تناقض و تضاد بین باورهای اتویک و واقعیتها بطور

برنامه و خط‌مشی سوسیال-رفورمیستی دفاع از جمهوری اسلامی که خود را بطور تمام و کمال در برنامه "پیش‌سوی مبارزه در راه تثبیت، تحکیم و شکوفایی جمهوری اسلامی" به نمایش میگذارد ضربه‌ای مهلک بر پیکر جنبش کمونیستی کشور و خود سازمان بطور اخص محسوب میشود.

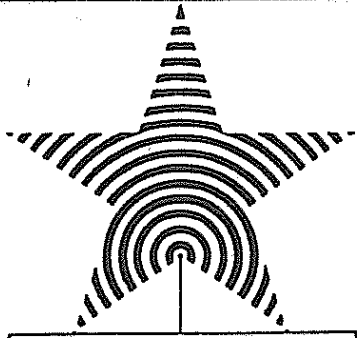
رفقا!

ظهور و پیدایی گرایشات سوسیال دموکراتیک در سازمان و ترویج میانسی آن از سوی برخی از نیروهای رهبری سازمان تحت‌عنوان فریبکارانه "بینش نو" و "نیروهای تحول طلب" باعث ایجاد تصور و درگرونی در صف بندی‌های پیشین مبارزات درون سازمانی گردید. پیدایش اندیشه سوسیال دموکراتیک در رهبری و چرخش یکباره و غیر اصولی برخی از کادرهای سازمانی به موضع سوسیال دموکراتیک، چهره مبارزات درون سازمانی را دستخوش تغییرات جدی نمود. در این زمان دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا، دفاع از رسالت طبقه کارگر در انقلابات اجتماعی، تجهیز به درک انقلابی از مقولات دیکتاتوری و دموکراسی و رابطه دموکراسی با مبارزه طبقاتی، تحریف پیشاهنگ و رابطه آن با طبقه بر عهده مدافعین تفکر انقلابی درون سازمان قرار گرفت. بینش انقلابی درون سازمان در اجلاسها و نشستهای سازمانی (برغم موانع جدی ایجاد شده توسط رهبری) در انجام این وظیفه کوشیده است.

رفقا!

چشم انداز انشعاب ما، چنانکه گفته شد، تقویت جنبش کمونیستی اصیل کشور است. ما امضا کنندگان این بیانیه در رنگ در این عرصه راجایز نمی‌شماریم. اشتراک نظر حول مبانی ایدئولوژیک، ما را به نمایندگی این جنبش، به سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) پیوند می‌دهد. ما بر این اعتقادیم که بواسطه داشتن این مبانی مشترک ایدئولوژیک و اتفاق نظر روی چارچوب برنامه‌ای با سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) راه مبارزه متحد ما گشوده شده است. همچنین دستیابی به اتفاق نظر روی کلیه مسائل و مباحث نظری، سیاسی و تشکیلاتی با سازمان راه کارگر ممکن و میسر می‌باشد.

"جمعی از کادرها، اعضاء و هواداران سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) دی ماه ۶۷"



صدای کارگر

راه پوی سازمان کارگران انقلابی ایران - تهران

★ برنامه صدای کارگر هر شب ساعت ۹ روی موج کوتاه ردیف ۷۵ متر برابری ۴ مگا هرتز پخش می گردد.

★ این برنامه ساعت ۱۶ صبح روز بعد مجدداً پخش می شود.

★ جمعه ها برنامه ویژه پخش می گردد.

★ برنامه صدای کارگر ویژه کردستان هر روز از ساعت ۴ بعد از ظهر به زبانهای کردی و فارسی پخش می گردد.

ALIZADI B.P.195
75564 PARIS - CEDEX 12
FRANCE

POSTFACH 650226
1 - BERLIN 65
W - GERMANY

با پیداشته باشد سخن بگوید، شعرا و شعر زندگی و نبرد برای آن است. نمادهای طبیعی در شعرش واقعیت - هایی هستند از زندگی مادی انسانها، هیچ شاعری در ایران تا این حد با ابزار طبیعت به کاوش در درون انسان نپرداخته است. این سری اشعار نیما از زیبا ترین اشعار روی و از جادو دان ترین شعرهای فارسی هستند. "داروک"، "هست شب"، "ققنوس" و...

"... در شب سرد مستانی
کوره خورشید هم چون کوره گرم چراغ من نمی سوزد..."

و یا

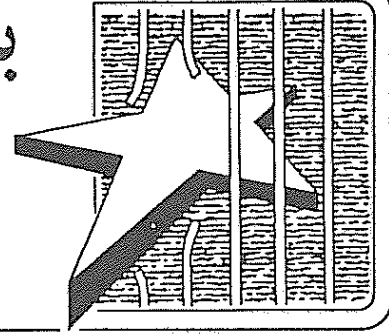
"... هست شب، یک شب دم کرده و خاک
رنگ رخ باخته است

هست شب، همچو ورم کرده تنی در استاده هوا..."

در صفحه ۱۴

برای آزادی

زندانیان سیاسی
متحداً مبارزه کنیم!



در صفحه ۱۲

نیما، شاعر مردم

استهزا می کنند، آینه آینهها را دوست خواهند داشت (۳). همزمان با وی گمان دیگری نیز بر علیه وزن و قافیه به سبب قیل شوریدند. تندریا و عمر مقدم از این جمله اند که اولی حتی مدعی است قبل از نیما سنت شکنی را آغاز کرده. بهر حال مضمون اجتماعیکه شعر نیما به همراه داشت، منظور که آینه نشان داد، تنها شعرا و جاوید و مادگار باقی ماند. قیل از نیما شاعران دیگری از جمله لاهوتی، عشقی، عارف، ایرج میرزا و... گفتند شعرا اجتماع را آغاز کرده بودند. شعر نیما را از این جهت می توان ادامه راه آنان به حساب آورد.

نیما از ندرت تا عراشی است که مورخ درون انسانند، اشعار نیما مملو از سیر و بلبلوک حوادث در درون انسان است، انسانی که داغ جور و آختناق دوران بیلوی را بر کرده خویش دارد. از این رو مایه اصلی اشعار او رنج و کار است. او "برای رنج خویش شعر" (۴) می گفت و وزن و قافیه برای وی ابزاری بودند تا با عیوض کردن آن "رنج خود و دیگران" را با آن سازگار سازد. شاعر حدیث خویش را، درون خویش را، احاسات خویش را در روشتا ریخ بازمی گوید و از ظرایف مردم سخن آغاز می کند:

"... تن من با تن مردم،

تن مردم هم مرا با تن من ساخته اند

و به یک جور وصف می دانم

که در این معرکه ناخوشی انداخته اند.

نیض می خوانند ما با هم و می ریزد خون با هم
اما اکنون

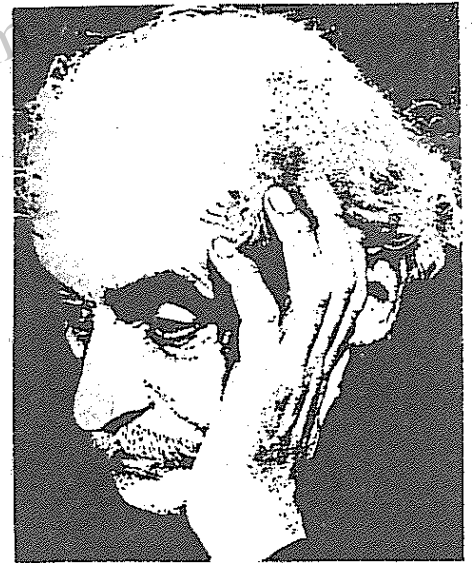
من نمی خواهم دریا با من نکشت گذار

از کد ما بین رگ من

ما به زندگی، خونم می ریزد بیرون..."

زندگی نیما بیان شعرش پاک، اصیل و نمونسه است. انسان و طبیعت دو عنصر اساسی شعر او هستند. انسان با کار و عشق، و طبیعت تا سطح جامعه در اشعارش فرا می رویند. این دو در روشتا ریخ بهم می پیوندند و دستما به اصلی شعری را تشکیل می دهند. "گاشعرا" می آید و حوس کار را و زندگی هر سه را (۵). طبیعت گرا بی نیما سمبلی است از انسانگرایی که آینه در او پیش رود. او از طبیعت مدد می گیرد تا به یاری انسان بشتا بدو از زندگی، از آنچه تدار دولی

هفته دیماه ۱۳۶۷ سال مصادف است با ۲۹ - مین سال خاموشی نیما یوشیج، شاعر گرانمایه و انسان آزاده ای از تبار خلق. این ماه همچنین مصادف است با ۶۷ - مین سال سرایش منظومه "افسانه" او (دیماه ۱۳۰۱)، شعری که برخی آن را با عنوان "مانیشت شعرا" زمانتیک نام می برند. (۱)



نیما در ۱۳۱۵ هجری در یوش بدنیسا

آمد. زندگی بدوی وی "در بین شبانان و ایلخی - بانان" که از آن به جز دو خوردهای وحشیانسه و چیزهای مربوط به زندگی کوچ نشینی و تفریحات ساده آنها در آن مشیکنواخت و کورویی خبر از همه جا چیزی (۲) به خاطر نمی ماند، گذشت. در همان دهکده خواندن و نوشتن را فرا گرفت و بعدها توسط اقوامش در تهران وارد مدرسه "سن لویی" شد. پس از تحصیل به عنوان معلم به کار پرداخت و در این زمان مدتی نیز (سال ۱۳۱۷) جزوه نیتت تحریریه "مجله موسیقی" بود.

با چاپ منظومه "افسانه" در روزنامه "قرن بیستم" که توسط عشقی منتشر می شد، فصلی نو در شعر ما صراحتاً آغاز می شود. بدنیسا آن "ققنوس" و "غراب" را میسرآید و نوزاد جدید زندگی واقعی خویش را آغاز می کند. "محبس"، "افسانه"، قطعات دیگر من بیرقهای انقلاب شعرا فارسی هستند. همان اندازه که امروز بر آنها